

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای دولت پهلوی دوم (۱۳۴۸-۱۳۵۷ ش)^۱

محمد جعفر چمنکار^۲

چکیده

آموزه نیکسون یا سیاست مشارکت جمعی، راهبرد نوین سیاست خارجی آمریکا را در دهه ۵۰ ش بنیاد گذارد. هدف این نوشتار بررسی دیپلماسی خارجی جدید آمریکا و زمینه‌های پیدایش آن و تبعاتش بر سیاست خارجی و منطقه‌ای دولت پهلوی دوم در واپسین دهه حیات این حاکمیت است. بر این اساس ایران تحت تأثیر شدید این نظریه به سرعت به یکی از قدرتهای نظامی منطقه‌ای تبدیل شده و در راستای اهداف پنهان و آشکار دولتمردان واشنگتن و اندیشه‌های حکومت شاهنشاهی به مجموعه‌ای از فعل و انفعالات سیاسی و نظامی در حوزه خلیج فارس و ماورای آن اقدام کرد.

واژگان کلیدی:

امریکا، ایران، دیپلماسی خارجی نوین، پهلوی دوم.

^۱ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۴/۳۱

Email:southstar_boy@yahoo.com

^۲ استادیار دانشگاه ارومیه

مقدمه

ریچارد نیکسون (Richard Milhous Nixon) در ۹ ژانویه ۱۹۱۳ در شهر "یوربا لیندا" کالیفرنیا (Yorba Linda) به دنیا آمد. پدرش فرانسیس آنتونی نیکسون در سال ۱۹۲۲ به همراه خانواده‌اش به شهر "وی تیر" (Whittier) نقل مکان کرد. تحصیلاتش را در شهر "وی تیر" گذراند و در سال ۱۹۳۴ از "کالج وی تیر" فارغ التحصیل شد و با استفاده از بورس تحصیلی به دانشکده حقوق دوک (University Duke) راه یافت و پس از اتمام تحصیلات به شهر خودش بازگشت و به شغل وکالت مشغول شد. در سال ۱۹۴۰ با خانم تلما کاترین رایان که او را پت می‌نامیدند ازدواج کرد. یک سال بعد جهت انجام کار دولتی به واشنگتن دعوت شد و در سال ۱۹۴۲ به نیروی دریایی پیوست و تا پایان جنگ جهانی دوم در نقاط مختلف خدمت کرد و در سال ۱۹۴۶ از کالیفرنیا به سمت نماینده کنگره برگزیده شد. در ۱۹۵۰ وارد سنای آمریکا شد، حدود سال ۱۹۵۳ معاون دوايت آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا بود و تا سال ۱۹۶۸ در این مقام باقی ماند. نیکسون در انتخابات سال ۱۹۶۰ از جان اف. کندی شکست خورد ولی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۸ دوباره از سوی حزب جمهوری خواه کاندیدا شد و به کاخ سفید راه یافت. در باب سیاست خارجی آمریکا در ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۹ نطقی ایراد کرد که به "دکترین نیکسون" مشهور شد. نیکسون، سی و هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا، علاوه بر مسئله ویتنام به موفقیت‌های مهم دیگری در سیاست خارجی نائل شد. از جمله می‌توان به برقراری رابطه با چین کمونیست، رفع تنشج در رابطه با شوروی و امضای قرارداد محدود ساختن سلاح‌های استراتژیک اشاره کرد. نیکسون در انتخابات سال ۱۹۷۲ نیز برای دومین بار به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد، ولی افشای اقدامات غیرقانونی در جریان انتخابات و نصب دستگاه‌های استراق سمع در محل کنوانسیون حزب دمکرات در ساختمان واترگیت که به "افتضاح واترگیت" معروف شد او را به استعفا از مقام خویش (۹ اوت ۱۹۷۴) وادار ساخت. ریچارد نیکسون اولین رئیس‌جمهور آمریکا بود که مجبور به استعفا از مقام خودش شد. پس از او سی و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا به نام جرال د فورد (معاون نیکسون) به ریاست جمهوری انتخاب شد و پس از مدتی با اختیارات خود نیکسون را عفو کرد، وی در سن ۸۱ سالگی بر اثر سکته مغزی درگذشت. روش پژوهش در این نوشتار تاریخی تحلیلی است؛ بر این اساس متغیرهای دخیل در رخدادهای مرتبط با موضوع مورد بحث و پیامدهای آن مورد توجه قرار

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۲۱

گرفته است. در هرگونه کنکاش تاریخی رجوع مستقیم به بازمانده‌های مستند آن عصر جزء ضروری تحقیق محسوب می‌شود. در این مرحله از پژوهش به منظور دوری نمودن از منابع گمراه کننده با واسطه و دست دوم، شماره‌های گوناگون روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، آیندگان و رستاخیز و پاره‌ای از مجلات نظامی از ابتدای دهه ۱۳۵۰ تا اواخر سال ۱۳۵۷ش به صورت تطبیقی مورد بازبینی و بررسی قرار گرفت. بررسی و استفاده از اسناد و مدارک غیر منتشر شده در آرشیوهای گوناگون و سپس انطباق آن با کتب فارسی و لاتین بخشی دیگر از روش شناسی تحقیق در نگارش این نوشتار بوده است. مقاله حاضر در نظر دارد ضمن بررسی علل شکل‌گیری و اصول و مبانی سیاست جدید آمریکا در دوره حکومت ریچارد نیکسون به سؤال زیر پاسخ دهد:

چگونه دکترین نیکسون بر توسعه سیاست منطقه‌ای دولت پهلوی دوم تأثیر گذارد؟ پاسخ به سؤال از این جهت اهمیت دارد که بخش عمده‌ای از سیاست خارجی، توسعه نظامی و گسترش پیوندهای دولت پهلوی دوم با جهان غرب تحت تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم این دگردیسی سیاست برون مرزی دولت واشنگتن شکل گرفته و رشد کرد.

الف) علل و زمینه‌های دکترین نیکسون

۱- عصر تنش زدایی در روابط بین‌الملل

الف) جنبش صلح طلبی شارل دوگل در فرانسه

انتصاب ژنرال شارل دوگل^۱، سیاستمدار کهنه کار فرانسوی به مقام ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۹۵۸، عصر جدیدی از روابط سیاسی و نظامی این کشور با آمریکا و بلوک شرق را بنیان گذارد؛ دوگل با درک شرایط نوین جهان در بستر جنگ سرد و تشدید رقابت‌های تسلیحاتی مابین شرق و غرب خواهان گسترش روابط همه جانبه با اروپای شرقی و از بین رفتن عواملی گشت که به این مهم آسیب می‌رساند. تأکید بر این مبانی، توسعه جریان‌های صلح طلب و ضد جنگ را در فرانسه و اروپا در پی داشت (De Gaulle, 1971:45) دوگل با سفر به مسکو و پذیرش هیأت‌های چینی با این دول روابط سیاسی و اقتصادی برقرار کرد و به شدت به انتقاد از عملکرد جنگ طلبانه و برنامه‌های توسعه طلبانه آمریکا پرداخت. پیرو این تفکر، جنگ افروزی‌های آمریکا در ویتنام را محکوم کرد و تهاجم تفنگداران دریایی آمریکا به

^۱. General Charles Degaulle

جمهوری دومینیکن^۱ را در ۱۹۶۵ غیر اصولی خواند و آخرین ضربه را به اتحاد سرمایه داری با اعلام خروج نیروهای فرانسه از ساختار نظامی ناتو وارد آورد (Alwels, 1975: 419). خروج فرانسه از پیمان ناتو به عنوان یکی از استراتژیک‌ترین اعضا و انتقاد از سیاست‌های آمریکا در جنوب شرقی آسیا و دیگر نقاط جهان در پیروی از جنبش صلح خواهی، شکاف عمیقی بین جهان سرمایه‌داری ایجاد کرد (de gaulle 1970:125). این رخدادها به دولتمردان آمریکا آموخت که درگیری‌های نظامی و سیاست‌های امپریالیستی سنتی متکی بر کاربرد زور و لشکرکشی حتی می‌تواند در بین دوستان و هم پیمانان قدیمی واشنگتن نیز بدون پشتیبان باشد.

ب) رویکرد نگاه به شرق آلمان فدرال

در اکتبر ۱۹۶۹ حزب سوسیال دمکرات با پیروزی در انتخابات آلمان غربی دولت جدیدی را به صدر اعظمی ویلی برانت^۲ بر سر کار آورد. برانت با طرح سیاست نگاه به سوی شرق باب جدیدی را در تنش‌زدایی و جنبش صلح طلبی باز کرد. وی معتقد بود با گسترش مناسبات اقتصادی و فرهنگی با بلوک شرق می‌توان زمینه تنش زدایی و حفظ آرامش بین‌المللی را فراهم ساخت (برانت، ۱۳۶۴: ۹۶) و با مدفون ساختن نفرت‌ها و نشان دادن حسن نیت، پس از قربانیان بی شمار به صلح و آشتی رسید (آیندگان، ۱۱/۲۶/۱۳۵۰: ۹) برانت با سفر به مسکو در سال ۱۹۷۰ و انعقاد قرارداد ترک حالت مخاصمه و احترام به مرزهای یکدیگر نقش عمده‌ای را در جلب اعتماد شوروی و زدودن دشمنی بین شرق و غرب ایفا کرد (پورتیش، ۱۳۶۷: ۳۲۸). اساس سیاست نگاهی به شرق مبارزه با میلیتاریسم و خشونت در روابط میان ملت‌ها بود. ویلی برانت در سال ۱۹۷۱ برنده جایزه صلح نوبل شد. اولاف پالمر دیگر رهبر سوسیال دمکرات در سوئد طی نامه‌ای به ویلی برانت می‌نویسد:

«سیاست خارجی آلمان که تنش‌زدایی در روابط بین شرق و غرب را مسیر ساخت و امنیت بیشتری را به همه ملت‌ها داد حاکی از واقع بینی است. پس از دوران تاریک جنگ جهانی، آشویتز، هیروشیما، نورنبرگ و می لای ویتنام، اکنون ما می‌دانیم که انسان تا چه حد می‌تواند در بربریت و توحش سقوط کند و نیروهایی که مخالف استقرار صلح و ایجاد یک جامعه شایسته انسانی هستند، چه قدرت اهریمنی زیادی دارند». (برانت، ۱۳۶۴: ۷-۱۹۶).

^۱. Dominican Republic

^۲. William Brant

ج) تلاش برای تعدیل جنگ سرد، مذاکرات خلع سلاح

از سال ۱۹۴۵ آمریکا در سایه سهمناک جنگ سرد زندگی می‌کردند؛ این جنگ هشت تریلیون دلار هزینه دفاعی در برداشته و به بهای پایان زندگی بیش از ۱۰۰/۰۰۰ نفر از مردان جوان آمریکایی تمام شده بود (لافه بر، ۱۳۷۶: ۹). بین سال‌های ۱۹۷۰-۷۶ دوره‌ای جدید در روابط مابین شرق و غرب آغاز شد که به سوی تعدیل جنگ سرد گام بر می‌داشت. در طول این دوره آمریکا و اتحاد شوروی چهار کنفرانس مهم را برگزار کردند که در راستای حل اختلافات بین دو ابر قدرت صورت گرفت. ریچارد نیکسون در نطقی که در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ به مناسبت شروع کار به عنوان ریاست جمهوری آمریکا ایراد کرد گفت: «از این به بعد از دوره رویارویی به دوره مذاکره قدم می‌گذاریم» (فونتن، ۱۳۶۶: ۲۲۸). پیرو این استراتژی، نیکسون به عنوان نخستین رئیس جمهور آمریکا در طول ۵۵ سال که از انقلاب شوروی سپری شده بود از مسکو دیدار کرد و در مورد کاهش تهدیدات فی مابین و خودداری از انجام اعمالی که این وضعیت جدید را بر هم می‌زد به توافق رسید (Croekat, 1995: 224). کنگره آمریکا نیز به کاهش هزینه‌های دفاعی و مخالفت با برنامه‌های تسلیحاتی پرهزینه اقدام کرد. سیاستمداران جدید آمریکا با توجه به گسترش جنبش صلح طلبی در کشورهای مختلف اروپایی و رسوخ آن به مراکز حساس تصمیم‌گیری و توده مردمی این کشور و سیاست بی‌زاری از جنگ، عدم درگیری‌های منطقه‌ای و اعزام مستقیم نیروهای نظامی را که موجب تحریک اذهان جهانیان، مردم آمریکا و به ویژه اتحاد شوروی و گسترش دوباره رقابت‌های تسلیحاتی می‌گشت به عنوان یکی از اصول بنیادی در سیاست خارجی خود پذیرفتند.

۲- پیامدهای بحران کره

شبه جزیره کره که در سال ۱۹۰۵ به اشغال نیروهای امپراطوری ژاپن درآمده بود، پس از شکست دولت‌های محور در جنگ جهانی دوم به تصرف آمریکا و شوروی درآمد. مدار ۳۸ درجه جغرافیایی به عنوان حد فاصل نیروهای شمال و جنوب، سرزمین کره را در این مناطق به کرسی قدرت نشاندهند. در سال ۱۹۴۹ ابر قدرت‌ها سربازان خود را از شمال و جنوب کره خارج کردند. اما در سحرگاه یکشنبه ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، نیروهای کره شمالی از مدار ۳۸ درجه تجاوز کرده و بحران کره در ابعاد نظامی آغاز شد. با پیشنهاد و مساعدت

آمریکا قوایی با عنوان سازمان ملل متحد در حمایت از بخش جنوبی وارد عمل شد که فرماندهی آن را مک آرتور^۱ از نظامیان بلند پایه ارتش آمریکا بر عهده داشت. با وجود شکست‌های ابتدایی، این نیرو توانست با موفقیت از مدار ۳۸ درجه عبور کند. در این مرحله از جنگ سربازان چینی به نفع کره شمالی وارد عمل شده نیروهای متحد را عقب راندند و خود نیز در مدار ۳۸ درجه استقرار یافتند. قرارداد ترک مخاصمه نیز پس از کشتارهای بیهوده‌ی فراوان در ژوئیه ۱۹۵۳ منعقد شد (پالمر، ۱۳۴۹: ۶۱۷). بدین سان جنگ کره بدون کوچک‌ترین تغییری در موقعیت مرزی طرفین درگیر به پایان رسید. نبرد کره نخستین کارزار جدی ایالات متحده پس از پایان عصر هیتلری و شروع جنگ سرد بود. مقارن با جنگ کره، شورای امنیت ملی آمریکا در جلسه‌ای به ریاست هری ترومن^۲، گزارشی به شماره NS68 را تصویب کرد که بیست درصد از درآمد ملی آمریکا را به امور دفاعی اختصاص داد و بودجه تسلیحاتی این کشور از سیزده میلیارد به پنجاه میلیارد دلار افزایش یافت (فونتن، ۱۳۶۶: ۹). ترومن در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰ کمک‌های گسترده نظامی را به کره سرانجام و در ۲۹ ژوئن همان سال فرمان اعزام دو لشکر از نیروهای پیاده مستقر در ژاپن را به کره صادر کرد که این تعداد تا پایان نبردها دائماً رو به افزایش بود. نبردهای سخت و پرهیز از کاربرد سلاح اتمی به علت عواقب سوء جهانی، یاد جنگ‌های سنگر به سنگر سال‌های ۱۸-۱۹۱۴ را در خاطر سربازان آمریکایی زنده می‌کرد و هنگامی که سوت پایان بازی مرگبار کره در ژوئن ۱۹۵۳ به صدا درآمد عمق صدمات آن بر کالبد جامعه آمریکا روشن شد. ایالات متحده مسئولیت هدایت و تأمین هزینه نبردها در بخش جنوبی را بر عهده گرفته بود، به گفته مک آرتور، پنجاه درصد از نیروهای زمینی، هشتاد و شش درصد از نیروی دریایی و نود و سه درصد از نیروی هوایی شرکت کننده در جنگ به آمریکا تعلق داشت (لامه، ۱۳۷۶: ۱۲۲). بیش از دو میلیون سرباز به جبهه‌های جنگ اعزام شده بودند (کندی، ۱۳۶۹: ۵۳۰) که از این تعداد ۵۴/۲۴۶ نفر کشته و ۱۰۳/۲۸۴ نفر نیز مجروح شدند که فقط ۵۸۸۴ خلبان هواپیما در بین شمار کشته شدگان قرار داشت (بورشت، ۱۳۶۱: ۲۴۵). به گفته جانسون^۳، رئیس جمهور آمریکا، بیش از نود درصد هزینه‌های نبرد را دولت متبوعه‌اش تقبل کرده بود (برق لامع، ۱۳۵۸: ۸۴) که سرانجام بالغ بر پنجاه میلیارد دلار شد (کندی، ۱۳۶۹: ۵۳۰). از حجم گسترده انهدام جنگ‌افزار، تنها می‌توان به سرنگونی سیصد فروند هواپیما از هر دو گروه اشاره کرد که

^۱. Mac Arthur

^۲. Harry Truman

^۳. Johnson

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۲۵

بیشتر آن‌ها را جنگنده‌های آمریکایی تشکیل می‌داد (براون، ۱۳۷۵: ۱۸۱). علاوه بر این، تعهد مالی و نظامی نسبت به کره جنوبی نیز بار مضاعفی بر دوش اقتصاد و سیاست آمریکا بود. نتیجه دخالت آمریکا در بحران کره با این حجم گسترده تلفات نشستن به پای میز مذاکره و موافقت با مدار ۳۸ درجه به عنوان مرز بود، یعنی جایی که در حقیقت جنگ از آنجا آغاز شده بود. برای نخستین بار دولتمردان آمریکا شاهد پیروزی را در آغوش نگرفتند. نبرد کره تجربه تلخی برای سازمان نظامی آمریکا بود که داعیه سروری و حاکمیت بر جهان را داشت؛ چرا که سربازان جناح مخالف با سلاح‌های قدیمی و خارج از رده نبرد فاتحانه‌ای را در برابر جبهه متحد غرب با تجهیزات پیشرفته به پایان رساندند. به اقرار سران عالی رتبه نظامی آمریکا این جنگ سر شکستگی یا س آمیزی را برای تشکیلات نظامی ارتش به ارمغان آورد، زیرا آسیایی‌ها با سلاح‌های ضعیف آن‌ها را مستأصل ساختند (کلیر، ۱۳۵۸: ۶۲-۶۱). از دیدگاه اقتصادی علاوه بر تاوان سنگینی که بر جامعه آمریکا تحمیل شد، رقیبان تازه نفسی نیز با استفاده از معرکه جنگ به عرصه تجارت بین‌المللی گام نهادند. نبرد کره نمادی از برتری ژاپن در زمینه سازندگی و شروع رقابت اقتصادی با ایالات متحده بود که سرانجام این کشور را از پای درآورد (چامسکی، ۱۳۷۱: ۵۹). جنگ کره هفتصد میلیون کالاهای آمریکایی و بازار گسترده چین را به هفتصد میلیون شیخ و دشمنان خطرناک تبدیل کرد (لافه بر، ۱۳۷۶: ۱۳۴). بحران کره سبب گرفتاری عمده سیاست خارجی آمریکا شد، آن هم هنگامی که با توجه به توسعه قدرت شوروی این سیاست در حال بازسازی بود. بنابراین، مسائلی در زمینه تبادل نظر و همکاری بیشتر میان دولت‌های عمده سوسیالیستی مطرح شد و جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی را شدت بخشید. هنری کیسینجر^۱ - وزیر امور خارجه آمریکا در مورد بحران کره گفت: «نبرد کره، نشان دهنده این امر است که وقتی واقعیت‌ها بر روال تصورات ما نمی‌گذرد سرخوردگی و ناامیدی اجتناب ناپذیر می‌شود. در جریان کره ما هیچ گونه آمادگی نظامی عملی و نظری نداشتیم. جنگ کره خارج از راهبرد آمریکایی بود، چرا که حمله نه به مرزهای آمریکا و دولت‌های غربی رخ داده بود و نه به شوروی مربوط می‌شد و این امر ناتوانی ما را به همراه داشت» (برق لامع، ۱۳۵۸: ۳۴-۳۳).

پیامدهای ناگوار دخالت آمریکا در بحران کره واکنش‌های اعتراض آمیز بسیاری را در محافل داخلی و خارجی این کشور به همراه داشت. در نهایت، طراحان سیاست خارجی ایالات متحده تصمیم گرفتند که دیگر هرگز درگیر این گونه نبردهای منطقه‌ای در ماورای

^۱. Henry Kissinger

مرزهای خود نشوند. اما در نیمه دهه ۱۹۶۰ با اشتباهی مشابه و بسیار خطرناک‌تر در تله ویتنام گرفتار آمدند.

۳- نبرد ویتنام و تأثیرات آن بر سیاست خارجی آمریکا

با فرمان لیندون جانسون^۱ مبنی بر اعزام نیروی پیاده و هوایی در سال ۱۹۶۵ دخالت نظامی آمریکا در ویتنام وارد مرحله جدید و پیچیده‌ای شد. با این فرمان سیاست داخلی و خارجی آمریکا درگیر بزرگ‌ترین و خونین‌ترین بحران‌های تاریخ کشور شد که عواقب سوء بسیار عمیقی را در داخل و خارج بر جای گذاشت. ارتش آمریکا با استفاده از مدرن‌ترین تسلیحات به میدان کوچک اما خطرناک ویتنام پا گذاشت. پنتاگون^۲ بسیاری از ادوات کشتار جمعی خود را به صورت آزمایشی و به منظور آگاهی از میزان قدرت و تأثیرات آن بر گروه‌های انسانی به بوته‌ی آزمایش نهاد. ماکسول تیلور^۳ - از فرماندهان پنتاگون و از مشاوران برجسته‌ی کندی^۴ در سیاست خارجی - به یک کمیته‌ی پارلمانی آمریکا در ۱۹۶۳ چنین گزارش داد:

«ما در آنجا یک آزمایشگاه فعال داریم که در آن شورش‌های خرابکارانه یعنی دکترین هوشی مینه را با تمام جنبه‌های عملی و اجرایی آن ملاحظه می‌کنیم در هر حال اهمیت نظامی این ناحیه را به عنوان یک آزمایشگاه به خوبی تشخیص داده‌ایم» (کلیر، ۱۳۵۸: ۳۵۳). بمب‌های ناپالم و سموم شیمیایی در این آزمایشگاه انسانی به کرات مورد استفاده قرار گرفت (بورشت، ۱۳۶۱: ۲۲۲ و ۳۲) که حاصل آن قتل عام زنان و کودکان و نابودی ۱۲٪ از جنگل‌ها و ۵٪ از مزارع و باغات ویتنام بود (کندی، ۱۳۵۰: ۹۸). تا سال ۱۹۷۱ آمار حاکی از نابودی بیش از دو و نیم میلیون نفر در یک فاجعه بزرگ انسانی بود که بسیاری از این قربانیان در نتیجه زندان، شکنجه‌های وحشیانه و اعدام به دامان مرگ افکنده شده بودند (همان: ۱۴-۱۳). آمار مقتولین در پایان جنگ به سه میلیون نفر رسید و آمریکا در این نبرد بین ۱۴ تا ۱۵ میلیون تن مواد منفجره، معادل قدرت تخریبی ۷۲۰ بمب اتمی که در هیروشیما استفاده شد را به کار برد و تنها قدرت تخریبی بمباران از سال ۱۹۶۵ تا

^۱ Lyndon Johnson

^۲ Pentagon

^۳ Maxwell Taylor

^۴ Jean.F. Kenndy

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۲۷

۱۹۶۸ به میزان دو برابر جنگ جهانی دوم بود و در سال ۱۹۶۶ م برای هر کیلومتر مربع دو تن، و بر هر چهل و نفر بیش از یک تن بمب فرو ریخته شد (نجاتی، ۱۳۵۵: ۸). در این نبرد بیش از پانصد هزار نفر نیروی نظامی آمریکایی به همراه گروهی از متفقین آنان در جنوب شرقی آسیا شرکت داشتند (بورشت، ۱۳۶۱: ۲). مخارج این عملیات نظامی روزانه بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار یعنی ۱/۴ مجموع هزینه‌های دفاعی آمریکا بود (فونتن، ۱۳۶۶: ۲۱۵) و در مجموع صورت حسابی ۲۰۰ میلیارد دلاری را برای حاکمان کاخ سفید برجای گذاشت (رستاخیز، ۱۳۵۴/۳/۲۱: ۵). از جمع سربازان آمریکا در ویتنام ۵۶/۵۵۰ نفر کشته و ۳۰۳/۶۲۲ مجروح و ۲۹۴۹ نفر نیز مفقود شدند (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴: ۸۱-۸۰). که دست کم ۸۶ تن از این تعداد که اکثراً از کادر فرماندهی نیز بودند به دست دیگر سربازان خودی نابود و بیش از ۷۰۰ نفر نیز زخمی شدند (رستاخیز، ۱۳۵۴/۱۱/۱۱: ۵). بر اساس آمار منتشره پنتاگون بیش از ۳۷۰۰ فروند هواپیما و ۵۰۰۰ هلی‌کوپتر آمریکا نیز نابود شد (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴: ۸۱-۸۰) که البته تنها دفاع ضد هوایی ویتنام بیش از ۴۰۰۰ فروند هواپیمای مهاجم آمریکا را سرنگون کرده است (نجاتی، ۱۳۵۵: ۲۱۶). نگاهی به آمار و ارقام ارائه شده عمق فاجعه و پیچیدگی بحران ویتنام را نشان می‌دهد. به موازات طولانی شدن اقامت نظامیان در ویتنام و استمرار مقاومت مردم این کشور، جنایات و عملکردهای غیرانسانی مهاجمان نیز افزایش یافت که در رسانه‌های گروهی و ارتباط جمعی داخل و خارج آمریکا به طور گسترده ای منعکس شد. در نیمه سال ۱۹۶۳ یک روحانی بودایی در سایگون^۱ و در ملاء عام به نشانه اعتراض به رژیم دست‌نشانده آمریکا خود را به آتش کشید. در مارس ۱۹۶۸ در روستای می لای^۲ در دلتای مکونگ^۳ ویتنام سربازان آمریکایی بیش از یکصد روستایی را قتل عام کردند و تصویر زنان و کودکان بر جنازه شوهران و مادران خویش به طور گسترده‌ای در مطبوعات جهان به نمایش درآمد و خشم و انزجار جهانیان را نسبت به اقدامات غیر انسانی آمریکا در پی داشت (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۳: ۳۴۰). انتشار این تصاویر و اخبار مردم آمریکا را به شدت تکان داد و اعتراضات و راهپیمایی‌های متعددی صورت گرفت. قسمت عمده‌ای از این اعتراضات به وسیله دانشجویان و در دانشگاه‌ها سازماندهی می‌شد. اعتراضات در بهار ۱۹۷۰ به اوج خود رسید و در

^۱. Saigon

^۲. Milay

^۳. Mkong

ماه مه همین سال چهار دانشجوی معترض در دانشگاه دولتی کنت^۱ به دست مأموران پلیس کشته شدند (Croekat, 1995: 242). اوتانت^۲ - دبیر کل سازمان ملل متحد و پاپ ژان پل^۳ رهبر مسیحیان جهان نیز ضمن محکومیت سیاست خشونت آمریکا در ویتنام خواستار پایان آن شدند (نجاتی، ۱۳۵۵: ۲۳۷-۲۳۶). ریچارد نیکسون^۴ درباره نقش اعتراضات محافل عمومی در شکست آمریکا در ویتنام نوشت: «ما جنگ را از دیدگاه سیاسی در آمریکا باختیم. افکار عمومی با تحریکات وسایل ارتباط جمعی و غالباً مخالفین این سیاست دچار عذاب وجدان و مسموم شده بودند. صفحات فراوانی از روزنامه‌های آمریکا مملو از نحوه جنایات و بمباران‌های آمریکایی‌ها در شمال بود. وسایل ارتباط جمعی ما صفحات خود را صرف نشان دادن ارتباطات و چگونگی برخورد خوب ویتنامی‌ها با اسرای آمریکایی می‌کردند. این گزارش‌ها دیدگاه‌های جامعه را به شدت به هم ریخت و تغییر داد و همه این‌ها در کنگره ایالات متحده منعکس شد. در جامعه آمریکایی نمی‌توان توقع داشت به حمایت از جنگی ادامه دهند که به آن‌ها گفته‌اند تا پیروزی در آن چند قدمی بیشتر فاصله نیست، اما در واقع نیازمند تلاشی بیشتر و باز هم بیشتر بود بدون آنکه علائم بهبودی به روشنی به چشم بخورد. جنگ ویتنام در رزمگاه‌های ویتنام به شکست نینجامید بلکه در تالارهای کنگره، اطاق‌های هیأت مدیره شرکت‌ها، اطاق‌های مدیران بنیادها، دفتر سردبیران روزنامه‌های بزرگ، شبکه‌های سراسری تلویزیونی و در کلاس‌های درس دانشگاه‌های بزرگ به شکست انجامید» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۷۵۰). عملکرد آمریکا در ویتنام موج اعتراضات در سطوح بین‌المللی را نیز به همراه داشت. فرانسه - قدرت استعماری پیشین در آسیای جنوب شرقی - دخالت خارجی آمریکا را محکوم کرد و در ۱۹۶۶ از پیمان ناتو خارج شد. اروپای غربی به کلی از اعزام نیرو برای جنگ ویتنام خودداری کرد و از چهل کشوری که به واسطه‌ی پیمان‌هایی با ایالات متحده ارتباط نظامی داشتند تنها چهار کشور استرالیا، زلاندنو، تایلند و کره جنوبی متعهد شدند سربازانی را اعزام کنند و تنها کره جنوبی و تایلند آن هم در ازای مبالغی به اقدام عملی در این زمینه مبادرت ورزیدند. ژاپن نیز از سیاست آمریکا در جنوب شرقی آسیا انتقاد کرد (لافه بر، ۱۳۷۶: ۲۸۳). بلوک شرق به رهبری اتحاد شوروی نیز با استفاده از موقعیت به دست آمده، آمریکا را آماج حملات شدید خود قرار

^۱. Kent

^۲. Otant

^۳. Pop John Paul

^۴. Richard Nixon

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۲۹

دادند. جنگ ویتنام با وارد کردن آسیب‌های جدی به بخش اقتصاد، یکی از دوران‌های بحرانی را برای آمریکا به ارمغان آورد، چنان که نرخ تورم به یک درصد در ماه رسید و ذخیره پولی دنیا که در این کشور نگهداری می‌شد از ۴۹/۸ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۵/۷ درصد کاهش یافت و در مقابل، ذخیره کشورهای عضو بازار مشترک اروپا از ۶/۱ به ۳۲/۵ درصد افزایش پیدا کرد. در ۱۹۵۰ تولیدات آمریکا که هفتاد درصد از بازارهای اروپایی را در اختیار داشت به ۴۹٪ تنزل کرده و نرخ بهره داخلی هم که در سال ۱۹۵۵ به پانزده درصد بالغ می‌شد به پنج درصد کاهش یافت (فونتن، ۱۳۶۶: ۳۳۰). به علت نیازهای مالی مقدار زیادی از ذخیره طلای ایالات متحده به فروش رسید. در نتیجه، در اواسط دهه ۱۹۶۰ ذخیره طلا به چهل درصد ذخیره سال ۱۹۴۵ کاهش یافته (لافه بر، ۱۳۷۶: ۲۷۴) و با استمرار بحران، وضعیت ذخیره طلا بدتر نیز شد، تا جایی که در سال ۱۹۷۱ سیستم طلا از روابط پولی حذف شد. بدین ترتیب، ارتباط ثابت طلا و دلار که موجب تثبیت ارزش آن در بازارهای جهانی می‌شد قطع شد و در فاصله سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۱ ارزش برابری دلار مجدداً در مجموع به میزان پانزده درصد کاهش یافت (اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۶۵: ۳). کسری بودجه در سال ۱۹۷۱ به بیست و دو میلیارد دلار رسید و آمار تورم از ۲۰٪ گذشت (رستاخیز، ۱۳۵۴/۴/۹: ۵). دولت به منظور جبران این کسری بودجه، افزایش مالیاتی به میزان ده درصد بر واردات تحمیل کرد و کمک به کشورهای در حال توسعه را نیز به همین اندازه کاهش داد (فونتن، ۱۳۷۶: ۲۱۵). همراه با معضلات اقتصادی، روند بیکاری نیز سیر صعودی داشت. تا نیمه دهه ۱۹۷۰ شمار بیکاران از مرز هشت میلیون نفر فراتر رفت و بسیاری خانه و کاشانه‌ی خود را در پی یافتن شغل مناسب ترک و به مناطق دیگر مهاجرت کردند (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۱۶: ۵). خیل عظیمی از این بیکاران کهنه سربازان جنگ ویتنام بودند که در بازگشت به وطن علاوه بر مشکلات اقتصادی با بی‌اعتنایی جامعه‌ی خود نیز روبرو بودند. در کلیولند^۱ چهل و دو درصد مردانی که از اداره‌ی کاریابی اوهایو تقاضای کار داشتند از جنگ برگشتگان ویتنام بودند. نسبت عدم اشتغال در گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ سال در جنگ برگشتگان به ۹/۴ درصد و نزد سایرین به ۵/۸ درصد می‌رسید (آیندگان، ۱۳۵۰/۱/۱۴: ۵). زوال اقتصادی آمریکا در اثر معضل ویتنام، غول‌های خفته‌ی دیگر نقاط جهان را بیدار کرد. به عنوان مثال، ژاپن سیل محصولات خود را به سوی بنادر این کشور سرازیر ساخت و در سال ۱۹۶۹ جایگاه ایالات متحده را به عنوان طرف

^۱. Klieveland

عمده تجاری آسیا به خود اختصاص داد (لافه بر، ۱۳۷۶: ۲۹۷). ارنستو چه گوارا^۱، از انقلابیون آمریکای لاتین، در پیامی به دفتر اجرایی سازمان وحدت همبستگی آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در سال ۱۹۶۷ با اشاره به پیامدهای سوء جنگ ویتنام بر اوضاع اقتصادی آمریکا گفت: «بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی جهان جراحی را که کشور فقیر و عقب مانده‌ای مثل ویتنام بر آن وارد آورده است از درون خود احساس می‌کند و اقتصاد افسانه‌ای آن زیر بار جنگ کمر خم کرده است» (کلیر، ۱۳۵۸: ۱۵۴). از دیگر پیامدهای اجتماعی نبرد ویتنام، گسترش نژادپرستی، اعتیاد و شیوع امراض روانی در بین سربازان و جوانان آمریکایی بود. مورگان مورفی^۲ و رابرت استیل^۳، از اعضای مجلس نمایندگان و کمیسیون روابط خارجی مجلس آمریکا طی گزارشی در این زمینه عنوان کردند: «از میان سربازان آمریکایی که در ویتنام هستند ده الی پانزده درصد معتاد به هروئین هستند و بازگشت این سربازان معتاد و مسموم مشکلات فراوانی را برای دولت آمریکا ایجاد خواهد کرد» (کندی، ۱۳۶۹: ۸۰). همچنین سناتور مایک مانسفیلد، رهبر اکثریت مجلس سنای آمریکا، گفت: «جنگ ویتنام برای آمریکایی‌ها عوارضی همچون رواج و گسترش فساد، اعتیاد به مواد مخدر و بیماری‌های گوناگون را به همراه آورده است» (همان: ۱۱). در سال ۱۹۷۰ بیش از نه هزار سرباز آمریکایی در ویتنام به جرم استفاده از داروهای مخدر بازداشت شدند. تقریباً شصت و پنج هزار نفر از سربازان از داروهای مخدر استفاده می‌کردند (لافه بر، ۱۳۷۶: ۲۹۷). بازگشت این سربازان رواج اعتیاد را به همراه داشت. بر اساس پژوهشی از درمانگاهی در سان فرانسیسکو از هر سه بیمار معتاد، یک نفر از جنگ بازگشته بود (آیندگان، ۱۳۵۰/۱/۱۴: ۵). همراه با تورم اقتصادی و زوال اخلاقی، بیماری‌های روانی نیز سیر صعودی پیمود. بنابر بررسی‌های آماری از هر چهار نفر آمریکایی سه نفر آینده را نه تنها به دلیل مشکلات آمریکا و جهان، بلکه به دلیل نارسایی‌های ناشی از این جنگ تاریک می‌دیدند و بیشتر مردم نیز درباره مشاغل خود احساس خطر می‌کردند، امری که در سیصد سال گذشته بسیار نادر بود. استفان لاندو^۴ استاد روان شناسی از دانشگاه میشیگان^۵ شمار بیکارانی را که روزانه به درمانگاه او مراجعه می‌کردند مورد بررسی قرار داد و چنین نتیجه گیری کرد که بیشتر آن‌ها در یک حالت تردید و خودکشی به سر می‌بردند (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۱۶: ۵). دخالت نظامی در ویتنام، موقعیت آمریکا در بسیاری

^۱. Ernesto Cheguevara

^۲. Morgan Morphi

^۳. Robert Steel

^۴. Stephen Landave

^۵. Michigan

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۳۱

از کشورهای جهان به ویژه در جنوب شرقی آسیا را به شدت به مخاطره انداخت، چنان که جیمز اسلزیگر وزیر^۱ دفاع این کشور- اعتراف کرد که یکی از نتایج سوء رویدادهای ویتنام، تزلزل اعتماد بسیاری از کشورها درباره قدرت و عزم آمریکا بوده است و در نتیجه، تایلند، فیلیپین، استرالیا و زلاند نو نغمه‌های اعتراض و مخالفت با حضور نظامی آمریکا را سر دادند (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۲۰: ۵). نیکسون با اشاره به این مسأله با نگرانی گفت: «اگر دوستان ما اعتمادشان را به قدرت آمریکا از دست بدهند سرنوشت جهان چه خواهد شد؟» (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۹: ۵). همراه با دخالت و زوال سیاست آمریکا در جنوب شرقی آسیا، اتحاد شوروی به سرعت در منطقه نفوذ کرد و در مدت کوتاهی بر ویتنام، کره شمالی، لائوس، کامبوج و برمه تسلط یافت. این امر نتیجه معکوس دخالت‌های بی مورد آمریکا در بحران‌های منطقه‌ای بود. بحران هند و چین ویتنام، و کره درس‌های بسیار خوبی را به سیاستمداران واشنگتن آموخت تا از آموزه‌های تاریخ عبرت گرفته و دیگر گرفتار تکرار مصیبت بار آن نشوند ... هند و چین اولین شکست و ناکامی آشکار ایالات متحده را پس از تحولات جنگ بین‌المللی دوم رقم زد و غرور قدرت و گستاخی جهانی این دولت را محدود ساخت. بر این اساس، طراحان سیاست خارجی و نظریه‌پردازان آمریکا در راهبرد آینده خود لزوم اصلاحات و ارزیابی جدید از تحولات جهانی را مد نظر قرار دادند. بدین ترتیب اتخاذ سیاست نبرد برای حمایت از رژیم‌های فساد و ماورای مرزهای سرزمین مادری، می‌بایست به فراموشی سپرده می‌شد. متفکران کاخ سفید احتمال تکرار ویتنام‌های دیگر حتی به مراتب وحشتناک‌تر را در نتیجه سلطه احتمال استعماری و عکس‌العمل جنبش‌های خود جوش مردمی، اصل بنیادی در مبانی تفکر آینده خود قرار دادند (اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران، بند شماره ۷۲-۴-۶۹۳-۱۳۴۷). دانیل الزبرگ^۲ از روزنامه نگاران با تجربه در امور هند و چین می‌گوید: «این، آن چنان شکستی بود تا ما دیگر تصور نکنیم که برگزیده خدا هستیم. ما فهمیده‌ایم که کمتر مغرور و ناسیونالیست باشیم و نسبت به دیگر مناطق عالم حساسیت بیشتری نشان ندهیم» (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۲۰: ۵). ستر کوپر^۳ نویسنده‌ای که از آغاز این کشمکش‌ها در صحنه‌های سیاسی و نظامی از چهره‌های فعال محسوب می‌شد و خود شاهد و ناظر درگیری‌های آمریکا در ویتنام بوده است، چنین می‌نویسد: «برای آمریکایی‌ها این جهاد شکست خورده در ویتنام، ممکن است آخرین جهاد آن‌ها باشد. اکنون آمریکایی‌ها

^۱ James OsoIzinger

^۲ Daniel Elzberg

^۳ Chester Cooper

دارای ذکاوت و فراست بیشتری شده‌اند و سیاست خارجی آمریکا امروزه بیشتر متکی و بر مبنای دلیل و منافع خواسته‌های آمریکا استوار شده است تا احساسات و عواطف. و این درسی بود که ما از مسئله ویتنام گرفتیم. این همان تجربه تلخی است که امروز ملت آمریکا را به گرداب بدبینی و نفاق سوق می‌دهد و میلیون‌ها نفر آمریکایی با چشیدن آن به خود می‌گویند که دیگر هرگز ماجرای ویتنام تکرار نخواهد شد و با درون‌نگری عمیق مصمم هستند که از درگیری مشابه در نقطه دیگری از عالم به هر ترتیب اجتناب ورزند» (کوپر، ۱۳۵۱: ۲۶۸ و ۱۷).

۴- خروج انگلستان از خلیج فارس و مسئله خلأ قدرت

در بهار سال ۱۹۵۶ و پس از خاتمه بحران کانال سوئز، وزارت دفاع بریتانیا با انتشار کتاب سفید پایان سربازگیری در کشور و تمرکز مجدد قوای نظامی انگلیس را در اطراف کشور و اروپا اعلام کرد (براون، ۱۳۷۵: ۲۲۹). در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ حزب کارگر به رهبری هارولد ویلسون^۱ در انگلستان به قدرت رسید. از این تاریخ نزاع همگانی در مورد راهبرد آینده بریتانیا در حفظ نیروهای نظامی خود در سرزمین‌های شرق کانال سوئز و خلیج فارس شدت بیشتری یافت. در این نزاع سلیقه‌های طی یک انشعاب دو نظریه عمده ارائه شد:

۱- عده‌ای با تأکید بر حفظ سنت‌های گذشته امپراطوری بریتانیا و افزایش بودجه و توان دفاعی خواهان حضور طولانی در شرق کانال سوئز بودند.

۲- گروهی با توجه به رخدادهای اقتصادی و رویدادهای سیاسی و نظامی پس از شروع جنگ سرد خواستار برچیدن تمام پایگاه‌های نظامی بریتانیا در آسیا تا سال ۷۰-۱۹۶۹ شدند. نظریه گروه دوم ابتدا مورد پذیرش ویلسون، نخست وزیر انگلستان، قرار نگرفت. او در ژانویه ۱۹۶۴ در مجلس عوام اظهار کرد که هزار سرباز در شرق سوئز را به هزار سرباز در آلمان و اروپا ترجیح می‌دهد. وی همچنین در ماه مارس همان سال خطاب به حاضران شرکت کننده در دانشگاهی واقع در بریج پورت در کانکتیکات^۲ گفت: «گرچه ما باید به نحوی مؤثر تعهداتمان را در اروپا انجام دهیم، ولی احساس می‌شود که کمک‌ها و دخالت‌ها بیش از پیش در آفریقا و آسیا صورت خواهد گرفت» (همان: ۲۲۶). اما به تدریج با توجه به عوامل مختلفی چون گسترش نهضت استقلال طلبی در مستعمرات و ظهور قدرت‌های نوین جهانی و اوضاع نابسامان اقتصادی نظریه دوم طرفداران بیشتری یافت. گروه کثیری بر این عقیده بودند که

^۱ Harold Wilson

^۲ Pridge Port Cankticut

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۳۳

می‌بایست امپراطوری در حال زوال بریتانیا از نو و از سرزمین اروپا تجدید حیات شود. لازمه این امر، کاهش هزینه‌های نظامی در ماوراء البحار بود. در اکتبر ۱۹۶۵، انوک پاول^۱ از حزب محافظه کار و متخصص در امور دفاعی انگلیس گفت: «باید اثر تلاش‌های نظامی خود را نسبت به هزینه‌هایی که این کار در بر دارد بسنجیم و عواقب و نتایج منحرف ساختن این هزینه را از سایر استفاده‌های مبرم در نظر بگیریم. فعالیت بریتانیا با وجود نفوذ گسترده چین و روسیه در شرق سوئز بی ثمر خواهد بود» (همان: ۲۳۸). وی در سال ۱۹۶۶ در تکرار سخنان خود چنین گفت: «از آنجا که پایگاه‌های ما واقع در شرق سوئز محدود شده‌اند منافع و شرافتمان ایجاب می‌کند که برای تعهداتمان در آن حوزه حدود قاطعی قائل شویم» (همان جا). یکی از معروف‌ترین طرفداران کاهش هزینه‌های دفاعی برون مرزی انگلستان لرد اول نیروی دریایی سلطنتی، کریستوفر می هیو^۲ در سخنانی چنین اظهار داشت:

«محدود کردن بودجه دفاعی سه میلیارد پوندی نیروی ما را تحت فشار قرار خواهد داد و سبب وابستگی بیشتر به ایالات متحده می‌شود. دخالت ما در شرق سوئز برای ایفای نقش بینابین بسیار خرج بر می‌دارد و مخاطرات جدی برایمان ایجاد خواهد کرد و هیچ گونه کمک برابری در راه تأمین منافع ما نمی‌کند. سیاست دولت ایالات متحده این است که ما در واقع نتوانیم هیچ چیزی را به تنهایی در شرق سوئز به عهده بگیریم؛ [نقشی که] فقط با رضایت و پشتیبانی آمریکایی‌های قدرتمند و آن هم بیشتر در نقش دستیاران و کمتر در نقش متحدان واقعی [ایفاء شود] که خود، امری نامطلوب است» (همان: ۲۴۰). با فرا رسیدن تابستان ۱۹۶۷ زمینه‌های نیل به اهداف گروه دوم مهیا شد. در ژانویه ۱۹۶۸ ویلسون در مجلس عوام گفت: «ما در صدد تخلیه هرچه سریع‌تر نیروهایمان از شرق دور هستیم که در سال ۱۹۷۱ به پایان می‌رسد. ما همچنین سعی در تخلیه خلیج فارس در همان تاریخ را داریم» (Long, 1978: 70). سخنان ویلسون سیاست نوین لندن را در قاره آسیا موسوم به راهبرد شرق سوئز بنیان گذارد. اساس این راهبرد تخلیه و عقب نشینی نیروهای نظامی بریتانیا از سرزمین‌های شرق کانال سوئز بود که از دیدگاه سیاست خارجی انگلیس شامل خلیج فارس و دریای عمان، جزیره مصیره در عمان، سنگاپور، جزایر مالدیو، مالزی، برونئی و هنگ کنگ بود (جناب، ۱۳۴۹: ۴۳۸). بدین ترتیب، پاره‌ای از پایگاه‌های نظامی بریتانیا نیز در حوزه‌ی اقیانوس آرام تا سنگاپور حذف شد (دلدم، ۱۳۶۳: ۲۲۱). نظریه شرق سوئز بر چند مسئله اساسی دیگر نیز تأکید می‌کرد:

¹. Anook Powel

². Christopher Mihiew

۱- عدم پذیرش عملیات جنگی از سوی بریتانیا جز با شرکت فعال هم پیمانان،
 ۲- ارائه نکردن کمک‌های نظامی به دیگر کشورها مگر آنکه کشور مزبور آمادگی انجام متقابل تسهیلات لازم به انگلستان را داشته باشد،
 ۳- انجام ندادن عملیات نظامی گسترده بدون استفاده از نیروی هوایی سلطنتی.
 با انتخابات ژوئن ۱۹۷۰ ادوارد هیث^۱، از حزب محافظه کار به قدرت رسید. نخست وزیر جدید اعلام کرد که ممکن است انگلستان در تصمیم خود مبنی بر خروج از شرق سوئز و خلیج فارس تجدید نظر کند؛ چرا که این اقدام در جهت خلاف سیاست‌های دفاعی محافظه کاران است (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۸: ۲۳۶). اما در همان سال سرالک داگلاس هیوم^۲ - وزیر امور خارجه دولت محافظه کار - پس از دیدار و گفت و گو با وزیر خارجه آمریکا در حاشیه نشست مجمع سازمان ملل اعلام کرد که دولت متبوعش از این فکر منصرف شده و برنامه‌ی تخلیه طبق جدول زمانی قبلی انجام خواهد گرفت (همان: ۲۳۹). وی همچنین اظهار داشت که قراردادهای تحت حمایتی شیوخ خلیج فارس با بریتانیا تا پایان سال جاری به پایان می‌رسد و این امر مستلزم خروج نیروهای انگلستان است (آیندگان، ۱۳۴۹/۱۲/۱۱: ۱). سر ویلیام لوس^۳، فرستاده ویژه امور خارجه انگلستان در خلیج فارس نیز اعلام کرد که دولت محافظه کار تصمیم گرفته است تا پایان پیروی از سیاست حکومت کارگری و تا اواخر ۱۹۷۱ نیروهای خود را از شرق سوئز و خلیج فارس خارج کند (همان، ۱۳۴۹/۱۱/۱۳: ۴). خلیج فارس در سیاست توسعه استعمار بریتانیا در قرن ۱۸ و ۱۹ از دیدگاه سیاسی و نظامی و با توجه به مسئله حفاظت از مرزهای هندوستان و داشتن اقتصادی با تجارت و فروش کالاها و چرخه بازرگانی حائز اهمیت فراوان بود. آن چنان که کمپانی هند شرقی با صادرات انبوه کالاهای خود به منطقه خلیج فارس به سود هنگفتی دست می‌یافت (امین، ۱۳۷۰: ۶۶). نفوذ و میزان تسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی انگلستان تا بدان حد رسید که خلیج فارس را دریای انگلیس نامیدند (رواسانی، بی تا: ۳۶). با شروع جنگ بین‌المللی اول و اهمیت و نیازمندی روزافزون به نفت، این منطقه در سیاست خارجی انگلستان جایگاه راهبردی مهم‌تری حاصل کرد. پس از جنگ جهانی دوم نیز این کشور وظیفه حراست از منافع جهان غرب، تداوم جریان نفت و بازرگانی و مبارزه با جنبش‌های آزادی‌بخش را به عهده گرفت. اعلام خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس

¹. Edward Hyth

². Sir Douglas Hume

³. William Liuth

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۳۵

مخالفت عمده‌ای را در جهان غرب به همراه داشت، نخست دولت آمریکا که از سال ۱۹۴۹ ناوگان کوچکی را در جزء نیروهای خاورمیانه^۱ در خلیج فارس نگهداری می‌کرد نسبت به این برنامه واکنش منفی نشان داد. در سال ۱۹۶۹ مرکز پژوهش‌های سوق الجیشی بین‌الملل وابسته به دانشگاه جرج تاون^۲، گزارشی دربارهٔ پیامدهای عقب نشینی انگلستان از خلیج فارس تهیه کرد. در بین اعضای کمیسیون این تحقیق، جان گوره ویتس^۳، استاد دانشگاه کلمبیا^۴، والتر لاک^۵ - مدیر انستیتوی تاریخ امروز در لن - ویلیام لوس و سرتیپ جان میل^۶ - رئیس پیشین گروه عملیات تهاجمی ارتش انگلستان حضور داشتند. آنان بدین نتیجه رسیدند که تصمیم حکومت انگلستان در مورد عقب نشینی نیروها تا پایان سال ۱۹۷۱ امری شتابزده و نسنجیده است؛ زیرا پیامدهای ناگواری را در اشکال بی‌نظمی، اغتشاش، سردرگمی و هرج و مرج در منطقه برای منافع جهان غرب در پی خواهد داشت (واسیلیف، ۱۳۵۸: ۳۳). جیمز اتکینس^۷، یکی از استراتژیست‌های سیاست خارجی آمریکا و مدرس دانشگاه جرج تاون در این مورد گفت: «مجموع وسیع دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند، تقریباً به مدت یک قرن به خاطر حضور سریع انگلستان منطقهٔ امنی محسوب می‌شد» (کلیر، ۱۳۵۸: ۲۲۸). مایک مانسفیلد^۸، رهبر اکثریت نمایندگان مجلس سنای آمریکا نیز نگرانی خود را چنین بیان کرد: «ما از خروج نیروهای انگلیسی در خلیج و شرق سوئز بسیار متأسفیم؛ چرا که ما برای استقرار در آنجا منابع و افراد لازم را در اختیار نداریم» (Long, 1978:19). دلیل نگرانی عمیق دولتمردان آمریکا در این مقطع آن بود که ایجاد خلأ قدرت ناشی از خروج نیروهای نظامی انگلستان به جای آزاد و مساعد کردن صحنه برای فعالیت بیشتر آنان موجب رشد و گسترش جنبش‌های آزادی‌بخش در منطقهٔ خلیج فارس شود. مفهوم خلاء قدرت از دیدگاه آمریکا و جهان غرب آن بود که کشورهای منطقه به علت فقر اقتصادی و ناپایداری سیاسی قادر به دفاع از خویش نیستند و بنابراین برای حفظ ثبات می‌بایست دست کم یکی از قدرت‌های بزرگ در منطقه حضور داشته باشند. به عبارت دیگر اولاً، هرگاه یک قدرت از عمل باز می‌ماند یا در موقعیت نابسامانی قرار می‌گرفت دیگری ناگزیر بود که ابتکارهایی به

¹. Middle East Force

². George Town

³. John Goure Witse

⁴. Colombia

⁵. Walter Locker

⁶. John Milton

⁷. James Etikence

⁸. Mike Mansfield.

کار برد و تعادل قدرتی را به زیان طرف ضعیف‌تر در منطقه به وجود آورد. ثانیاً، این بدان مفهوم بود که کشورهای منطقه به محافظ و سرپرست احتیاج دارند. ثالثاً، در صورت بروز اختلاف بین کشورهای منطقه چنین تصور می‌رفت که قدرت‌های بزرگ خارجی به دلیل برتری نیروهای نظامی بتوانند در مواقع لزوم نقش داور را بازی کنند و سرانجام، هرگاه که قدرت‌های بزرگ خارجی مناسب بدانند در امور داخلی کشورهای منطقه نفوذ و مداخله کنند (میرزا، ۱۳۵۴: ۹). ایالات متحده آمریکا به عنوان پرچمدار دنیای غرب و نیروی مقابل اتحاد شوروی، تصمیم به رفع این خلاء گرفت تا از پیامدهای ناگوار احتمالی خروج بریتانیا پیشگیری کند.

ب) اصول و مبانی فکری دکترین نیکسون

ریچارد نیکسون نماینده حزب جمهوری خواه در انتخابات سال ۱۹۶۸ با کسب ۴۳/۴ درصد از آراء بر هیوبرت همفری^۱ از حزب دمکرات و جرج والاس^۲ از طرفداران سرسخت حضور نبود کننده در ویتنام پیشی گرفت و بر مسند ریاست جمهوری امریکا دست یافت (آمبروز، ۱۳۶۸: ۳۲۱). هنری کیسینجر، پس از انتخابات ۱۹۶۸ ابتدا به سمت مشاور امنیت ملی نیکسون و سپس به مقام وزارت امور خارجه آمریکا منصوب شد. او به همراه نیکسون بخشی از مسئولیت بازاندیشی و جهت دهی نوین به سیاست خارجی آمریکا را با توجه به ژئوپولیتیک جهانی بر عهده گرفت. نیکسون، سلاح قاطع خود را در برخورد با حوادث بحران زایی که آمریکا را به مخاطره افکنده بود سیاست خارجی منطقی قرار داد. به گفته کیسینجر، وی سیاست خارجی را عنصر کلیدی در رفع مشکلات می‌دانست (امیری، ۱۳۵۵: ۲۰). نیکسون هنگام مسافرت خود به کشورهای آسیایی در ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۹ در پایگاه نظامی آمریکا در جزیره گوام از اقیانوس آرام طی سخنرانی راهبرد نوین سیاست خارجی خود را مطرح کرد. این راهبرد اصطلاحاً با عنوان دکترین نیکسون کیسینجر، نظریه مشارکت ملی و یا نظریه جایگزینی مورد بررسی قرار گرفته است.

مهم‌ترین مبانی فکری و اصول دکترین بر موارد ذیل استوار بود:

۱- رعایت کلیه تعهدات کشورهای هم پیمان از سوی آمریکا؛

بر این اساس، آمریکا به تمامی قراردادهای و پیمان‌های نظامی و اقتصادی پیشین با دولت‌های متحد پایبند بود. نیکسون این اصل را در سخنرانی خود در جزیره گوام مطرح کرد و

^۱. Hubert Humphrey

^۲. George Wallas

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۳۷

سپس در گزارش سیاست خارجی خود در ۱ فوریه ۱۹۷۰ بر آن تأکید ورزید. (لنچافسکی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۳)، (آرشیو اسناد سازمان اسناد ملی، شماره و تاریخ ۱۳۵۱، ۵۸۷۰/۲۳۰). مایک مانسفیلد رهبر اکثریت مجلس سنا در این باره گفت: «تا آنجا که به آسیایی‌ها مربوط شود، آمریکا به تعهدات خود پایبند خواهد بود.» همچنین وزیر دفاع آمریکا در توضیحی به کمیته بودجه مجلس نمایندگان گفت: «آسیایی بدون کمک‌های فنی ما توان مقاومت ندارند و ما باید سهم همکاری خود بپردازیم» (کلیر، ۱۳۵۸: ۳۳۸).

۲- تأمین پوشش اتمی برای متحدان یا کشورهای که موجودیتش به منافع حیاتی و امنیت آمریکا بستگی دارد.

نیکسون در این مورد می‌گوید:

«آمریکا یک سپر دفاعی را برای متحدانش که ادامه حیات آنان برای امنیت آمریکا و جهان مهم و ضروری است در برابر یک حکومت هسته‌ای ایجاد خواهد کرد» (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۱۷۳).

۳- کمک نظامی بر پایه تعهدات قبلی برای رویارویی با هر گونه تجاوز به شرط آنکه کشورهای مورد تجاوز مسئولیت اصلی دفاع را بپذیرند. (اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۸۲۳، ۱۳۴۹/۱۰/۳).

این اصل از مهم‌ترین اصول دکترین نیکسون بود که ساختار سیاست خارجی آینده آمریکا را در مناطق مختلف جهان به ویژه خلیج فارس ترسیم کرد. نیکسون در این باره چنین اظهار عقیده کرد:

«آمریکا از لحاظ اقتصادی و نظامی به درخواست کنندگان کمک خواهد کرد. اما انتظار داریم ملتی که مورد تهدید قرار گرفته است مسئولیت اولیه را در تأمین نیروی انسانی برای دفاع خود بر عهده گیرد» (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۱۷۳). «آمریکا دیگر هرگز در یک جنگ آسیایی دخالت نخواهد کرد و در آینده ممکن است که اگر یک کشور دوست آمریکا مورد تجاوز قرار گیرد از او دفاع کنیم. اما آمریکا دیگر سربازان خود را به عنوان حافظ منافع و استقلال کشورهای آسیایی و یا به منظور توسعه نفوذ استفاده نخواهد کرد، بلکه کمک‌های مختلف به خصوص نظامی را اعطا می‌کند» (اطلاعات، ۱۳۵۱/۲/۹: ۵). «من مایلم که کشورهای آسیایی بدون آمریکایی‌ها مسائل خود را حل کنند و تنها به خویشتن متکی باشند و معتقدم که تنها هنگامی باید به کمک این ممالک بشتابند که مورد تعرض اتمی قرار گرفته باشند» (اطلاعات، ۱۳۴۸/۵/۵: ۵). «آن دوران سپری شده که آمریکا

مناقشات تمام ملت‌ها و کشورهای مختلف را مناقشه خود بداند و مسئولیت سرنوشت آینده هر ملت و کشوری را برعهده گیرد» (اطلاعات، ۱۳۵۱/۱۱/۱: ۴). وی همچنین افزود: «در قلب دکترین نیکسون این گفته جای دارد که ممالک مواجه با خطر تهاجم کمونیست‌ها باید مسئولیت اولیه برای دفاع از خودشان را بر عهده بگیرند و خود می‌بایست تأمین نیروی انسانی را تقبل کنند» (نیکسون، ۱۳۷۱: ۱۸۸). دکترین نیکسون به صراحت اعلام داشت به دولت‌هایی که با خطر روبرو هستند کمک خواهد کرد و ابزارهای نظامی را در اختیار آنان خواهند گذاشت. البته اگر ملل یاد شده خواهان پذیرش مسئولیت تدارک اولیه نیروی انسانی لازم برای دفاع خودشان باشند: «ما می‌توانیم با تأمین کمک‌های نظامی و اقتصادی به دوستانمان کاری کنیم که بتوانند از خویشتن دفاع کنند بدون آنکه در فکر به دوش کشیدن بار جنگ برای آن‌ها باشیم» (همان: ۲۴-۳۲۳).

ج) اهداف و واقعیت‌های دکترین نیکسون

دکترین نیکسون به شدت تحت تأثیر دستاوردهای خونین نبرد ویتنام بود و ابتدا طرحی برای مقابله با این لانه زنبور و باتلاق نابودکننده که هر روز تعداد بیشتری از جوانان آمریکایی را می‌بلعید محسوب می‌شد. بنابراین سیاست ویتنامی کردن جنگ مطرح شد؛ بدین صورت که سربازان ویتنامی خطوط اولیه جبهه را از آمریکایی‌ها تحویل گرفته و در برابر هم میهنان خود قرار داده تا بر روی آنان آتش بگشایند. نیکسون در مورد تأثیر مسائل ویتنام بر سیاست خارجی آمریکا می‌گوید: «وقتی که رئیس‌جمهور شدم مهم‌ترین و فوری‌ترین مسئله در روابط خارجی مسئله ویتنام بود» (فونتن، ۱۳۶۶: ۱۹۷). وی همچنین در ضرورت پایان یافتن این معضل گفت: «رئیس‌جمهوری که نتواند طی چهار سال به جنگ ویتنام پایان دهد شایستگی انتخاب شدن دوباره را ندارد» (نجاتی، ۱۳۵۵: ۱۶۵-۱۶۴). بنابراین او با توسل به شیوه‌های مسالمت آمیز و از طریق مذاکره سعی کرد مشکل ویتنام را حل و فصل کند. همچنان که عنوان شد مهم‌ترین درس باتلاق هند و چین به سیاستمداران آمریکا این بود که دیگر نمی‌بایست موارد مشابهی از این دست تکرار شود و اگر منافع ایالات متحده در گوشه‌ای از جهان به خطر می‌افتاد بدون اعزام مستقیم نیروی انسانی و با همان سیاست ویتنامی کردن یا بومی سازی مشکل را حل کرده و با ارائه کمک مادی و معنوی برادران را به کشتار برادران وادار کنند (اطلاعات، ۱۳۴۷/۱۱/۲: ۴؛ همان، ۱۳۴۸/۵/۵: ۵). نیکسون در این باره گفته بود: «آمریکا نباید به عنوان ژاندارم بین‌المللی

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۳۹

شناخته شود و جنگ‌هایی چون ویتنام را به راه اندازد و دوپست میلیون آمریکایی، نباید حافظ امنیت دو میلیارد نفر از جهان باشند. من در آسیا آن سیاستی را که باعث اعزام نیم میلیون سرباز آمریکایی به ویتنام جنوبی شد دنبال نخواهم کرد. ما با عبرت گرفتن از ویتنام باید از افتادن در دام ویتنام‌های دیگر بپرهیزیم» (فونتن، ۱۳۶۶: ۱۹۷).

کیسینجر مشاور ریاست جمهوری نیز در گفتگو با تعدادی از دیپلمات‌های شوروی عنوان کرد: «اشتباهات گذشته در مورد مسئله ویتنام و فرستادن نیم میلیون سرباز را تکرار نخواهیم کرد» (همان جا) ... پیرو همین سیاست، آمریکا به تحکیم پایه‌های قدرت برخی از کشورها در مناطق مختلف جهان با هدف پاسداری از منافع غرب بدون درگیری مستقیم همت گماشت ... در این ارتباط می‌توان دکترین نیکسون را به صورت نظریه‌ای توصیف کرد که بر مبنای آن کشورهای دست چین شده‌ای در جهان سوم در حالی که به طور عمده بر منافع و امکانات خود تکیه داشتند باید نقش فعال سیاسی و نظامی را در منطقه ایفاء کرده و از این راه به توزیع بار حفظ ثبات جهان و ایدئولوژی سرمایه‌داری که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به تنهایی بر دوش آمریکا بوده است یاری دهند. آمریکا از سال ۱۹۶۹ در پی آن بود که خود را از زیر بار مسئولیت بحران‌های بزرگ رها سازد و منافع خود را از طریق قدرت‌های دست‌نشانده محلی پاسداری کند. این قدرت‌های منطقه‌ای مأموریت ایجاد حسن رابطه مردم و کشورهای ضعیف‌تر با آمریکا را بر عهده داشتند. نیکسون به خوبی درک کرد که پیکار مستقیم با عناصر چپ‌گرا و مرکز‌گریز که از حمایت مردم منطقه نیز برخوردار هستند حاصلی جز شکست در پی ندارد و برعکس حمایت از قدرت‌های محلی که به ظاهر نیز مشروعیت دارند در سرکوبی مخالفین سودمند و نتیجه‌بخش است. براساس این رهیافت نوین، آمریکا به ایجاد پلیس‌ها و ژاندارم‌های منطقه‌ای اقدام کرد که از برجسته‌ترین آنان کشورهای ژاپن، برزیل، یونان و ایران بودند (گازپوروسکی، ۱۳۷۶: ۱۹۶).

نیکسون در تأثیر حکومت‌های دست‌نشانده در سرکوبی جنبش‌های مردمی می‌نویسد: «در جنگ‌های انقلابی، ارتش‌های خارجی نمی‌توانند نبرد کنند و پیروز شوند. اما چنانچه آنان که در معرض خطر چریک‌ها هستند به اندازه مسلح شوند و تعلیم بگیرند و نگران تجهیزات لازم نباشند می‌توانند با چریک‌ها روبرو شده و آن‌ها را شکست دهند.» نیروی‌های دفاع محلی و بومی برای از بین بردن این خطرهای کم‌مایه و محدود بهتر از هرکسی مجهزند. تلاش برای کشتن مگس با پتک خردمندان نیست؛ چنین دشمنی سلاحی با قدرت کمتر و تأثیر بیشتری می‌خواهد (نیکسون، ۱۳۷۱: ۲۱۲). تقویت نیروهای محلی دست‌نشانده

براساس دکترین نیکسون، می‌توانست منافع متعددی را برای امریکا در پی داشته باشد. حضور گسترده، نظامی این کشور در مناطق دیگر و اصرار بر درگیری‌های مستقیم، علاوه بر کاهش انگیزه حاکمان محلی به مقاومت و اتکاء به خود، باعث خشم و انزجار توده‌های مردمی علیه آنان نیز می‌شد که مهم‌ترین پیامدهای آن، دامن زدن به بحران، مداخله نیروهای وابسته به بلوک شرق و تزلزل در پایه‌های حکومت‌های وابسته بود. اما حضور غیرمستقیم از این مسائل جلوگیری می‌کرد. کاهش مخارج و هزینه‌های گزاف لشکرکشی خارجی از دیگر پیامدهای مثبت دکترین نیکسون بود. کلارک کلیفورد، وزیر دفاع اسبق آمریکا، در نطق فوق‌العاده‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۹ برای نمایندگان کنگره ایراد کرد در تأیید این امر گفت: «کمک آمریکا به کشورهای دیگر به جای استفاده مستقیم از سربازان خودی بسیار با صرفه است؛ چرا که یک سرباز آسیایی $\frac{1}{15}$ همتای خود در آمریکا خرج دارد» (کلیر، ۱۳۵۸: ۲۳۶). از مهم‌ترین نتایج این نظریه کاهش اعتراضات مردمی در داخل و خارج از ایالات متحده بود که دیگر پس از بحران‌های طولانی هند و چین درگیری‌های جدیدی را نمی‌پذیرفتند.

د) تأثیرات دکترین نیکسون بر سیاست منطقه‌ای ایران در حوزه خلیج فارس و دریای عمان

خلأ قدرت در خلیج فارس نخستین میدان آزمایش جدی را برای نظریه نیکسون پدید آورد. دولت آمریکا با درک اوضاع جهانی در مورد مسائل خلیج فارس دو نکته اساسی را مورد توجه قرار داد:

۱- احتمال به مخاطره افتادن منافع جهان غرب

۲- از بین رفتن امکان دخالت مستقیم به عنوان نیروی جایگزین

بنابراین سیاستمداران آمریکا با شروع زمزمه‌های خروج انگلستان از خلیج فارس ضمن مخالفت با سیاست، بر همکاری‌های منطقه‌ای تأکید ورزیدند. در سال ۱۹۶۸ مدیر کل وقت اداره شبه جزیره عربی بخش خاور دور در آسیای جنوبی وزارت امور خارجه آمریکا در کنفرانسی پیرامون مسائل خاورمیانه چنین عنوان کرد: «رهبران محلی باید [بتوانند] و خواهند توانست بعد از خاتمه نقش تاریخی انگلستان جای آنان را بگیرند. آمریکا همچنان هر کاری که بتواند، برای کمک به آن‌ها انجام خواهد داد. لیکن نمی‌توان از هیچ‌گونه نقش ویژه‌ای برای آمریکا در مسائل خلیج فارس صحبت کرد» (الهی، ۱۳۷۰: ۹۶).

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۴۱

ژوزف سیسکو، معاون وقت وزارت امور خارجه آمریکا نیز در ۲۶ نوامبر ۱۹۶۹ در یکی از کمیته‌های بودجه مجلس سنا ضمن اشاره به تحولات خلیج فارس اظهار داشت: «کشورهای واقع در خلیج فارس باید برای تأمین پیشرفت و ثبات منطقه همکاری کرده و اختلافات فیصله نیافته را خودشان حل و فصل کنند» (همان منبع). همچنین وی طی سخنانی در کنگره عنوان کرد: «آمریکا قصد ندارد برای دفاع از منافع غرب در خلیج فارس جانشین انگلستان شود، لیکن تصمیم گرفته است که به کشورهای منطقه برای دفاع از خود یاری رساند» (آیندگان، ۱۳۵۱/۵/۱۸: ۱). اسناد محرمانه منتشر شده در کتابخانه ریچارد نیکسون، رییس جمهور پیشین ایالات متحده، حاوی تلگرام و یادداشتی است که نشان می‌دهد مقامات آمریکایی نگرانی بسیار زیادی از تصمیم انگلیسی‌ها برای خروج از منطقه شرق کانال سوئز و خلیج فارس در تاریخ تعیین شده (۱۹۷۱) داشتند و در عین حال دلیل اصلی اصرار بریتانیا برای این اقدام را شاه ایران می‌دانستند. بر اساس اسناد، این نگرانی‌ها باعث شده بود تا دولت نیکسون مذاکرات ویژه‌ای را با مقامات دولت جدید بریتانیا برای متقاعد کردن آن‌ها جهت حضور مداوم در منطقه انجام دهد. این موضوع در یادداشت شخصی هلموت سانن فلت، عضو ارشد شورای امنیت ملی آمریکا در ۱۵ جولای ۱۹۷۰ به هنری کیسینجر که در آن زمان سمت مشاور امنیت ملی ایالات متحده را بر عهده داشت به وضوح قابل درک است. او در این یادداشت به برنامه ناهاری که به همین منظور برای کیسینجر و جان فریمن، سفیر انگلیس در واشنگتن ترتیب داده شد و بحث‌های مطرح شده در این ضیافت اشاره می‌کند و می‌نویسد: برای انگلیسی‌ها بحث خلیج فارس و اینکه آیا آن‌ها باید پس از سال ۱۹۷۱ به بعد در منطقه حضور یابند یا نه مطرح نیست. مسأله اصلی این است که حضور انگلیسی‌ها در منطقه پس از پایان زمان تعیین شده به چه شکل خواهد بود. حتی دولت پیشین این کشور از حزب کارگر بریتانیا نیز خواهان حضور محکم سیاسی و در مقابل تنها مشاوره نظامی در منطقه بود. تصمیم دولت سابق ادامه حضور نظامی در منطقه تنها تا پایان زمان قرارداد بریتانیا در سال ۱۹۷۱ بود. بر اساس این تصمیم در این زمان حضور نظامی بریتانیا کاهش یافته و به شیوخ منطقه سپرده خواهد شد. اکنون به نظر می‌رسد که دولت جدید محافظه‌کار در این کشور نیز قصد ندارد تا برخلاف تصمیم دولت قبلی عمل کند. وی می‌نویسد: ایالات متحده نظری بر خلاف تصمیم انگلیسی‌ها دارد. آمریکا اصرار دارد تا انگلیس همچنان حضور پررنگی را حتی پس از سال ۱۹۷۱ در منطقه خلیج فارس داشته باشد. در عین حال وجود هرگونه سپر (انگلیسی‌ها) برای ممانعت از

درگیری میان ایرانی‌ها و اعراب در منطقه به نفع ما خواهد بود. ما مبنای سیاست خود در منطقه را اتحاد و همکاری میان عربستان و ایران قرار داده‌ایم. اما قدرت و جاه‌طلبی ایرانی‌ها ممکن است در این میان مشکل ساز شود. بریتانیا با حضور خود می‌تواند مانع بروز هرگونه اصطکاک و یا درگیری در منطقه شود. وی همچنین به این موضوع اشاره می‌کند که اگر انگلیس تصمیم خود را برای خروج نظامی اجرایی نکند احتمال شکل‌گیری یک قدرت ضد غربی که یک سوی آن مطمئناً ایران خواهد بود در منطقه بسیار زیاد است و همین امر باعث نگرانی انگلیسی‌ها و اصرار آن‌ها برای اجرای تصمیم خروج از منطقه است. این عضو ارشد شورای امنیت ملی آمریکا به موضوعاتی که در ضیافت نهار باید مطرح شود اشاره کرده و تاکید می‌کند که هیچ یک از نگرانی‌های انگلیسی‌ها را دلیل مناسبی برای اتخاذ این تصمیم قاطع آن‌ها نمی‌داند. او اشاره می‌کند که در این ضیافت باید بر روی این موضوع تاکید شود که ایالات متحده همچنان امیدوار است تا بریتانیا بیشترین حضور خود در منطقه خلیج فارس را داشته باشد. تغییر در نوع حضور بریتانیا در منطقه تا حدودی باعث تغییر در شرایط خواهد شد و آمریکا کاملاً مطمئن است که همچنان کارهایی وجود دارد که تنها بریتانیا شایسته انجام آن‌هاست. و اینکه ایالات متحده در ماه‌های اخیر به موضوع تکیه بر اتحاد ایران و عربستان در منطقه فکر کرده است اما می‌داند که ممکن است در این مسیر مشکلاتی نیز ایجاد شود، بنابراین قصد دارد تا در مورد نوع حضور خود در زمانی که بریتانیا به عامل ایجاد تعادل در منطقه از بیرون تبدیل شده است، بیشتر گفت‌وگو شود. یکی دیگر از این اسناد حاوی متن تلگرام ویلیام راجرز، وزیر خارجه دولت ریچارد نیکسون، به دفتر ریاست جمهوری در واشنگتن است. راجرز در این تلگرام جزئیات گفت‌وگوی خود را در رابطه با خلیج فارس با سر الک داگلاس هیوم، همتایش در دولت جدید انگلیس مطرح می‌کند. راجرز در متن این تلگرام با اشاره به گفت‌وگوی خود با داگلاس هوم آورده است: داگلاس هیوم معتقد است که شرایط در خلیج فارس وضعیت پیچیده‌ای را به وجود آورده است. هدف انگلیس ایجاد ثبات در منطقه است. دولت قبلی بریتانیا نیز قصد داشت تا با استفاده از یک تکنیک سریع حاکمان خلیج فارس را علی‌رغم اختلافات مجبور به توافق و همکاری کند. راجرز می‌نویسد: داگلاس هیوم معتقد است که بزرگترین اشتباه حکومت حزب کارگر تعیین یک مدت زمان کوتاه برای این موضوع بود. در بخش دیگری از یادداشت سونن فلت به کیسینجر به دلایل اصلی عدم انعطاف‌پذیری انگلیسی‌ها برای تجدیدنظر در تصمیم خروج نظامی از منطقه اشاره شده است. به نوشته او نخست وزیر و اکثر اعضای

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۴۳

حزب محافظه‌کار در انگلیس خروج نظامی از منطقه را اجتناب ناپذیر می‌دانند، در عین حال مهم‌ترین مسأله ایرانی‌ها هستند که امید دارند پس از این تاریخ به قدرتی بزرگ در خلیج فارس تبدیل شوند. آن‌ها نشان داده‌اند که اگر چیزی خلاف این امر در منطقه انجام شود به صورت ملایم برخورد خواهند کرد. وزیر خارجه آمریکا به صحبت‌های همتای انگلیسی خود درباره دیدارش با محمدرضا شاه پهلوی اشاره می‌کند و می‌گوید: شاه ایران در دیدار خود با داگلاس هیوم شدیداً بر روی موضع خود برای در دست گرفتن کنترل سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی پافشاری کرده و از موضع خود کوتاه نمی‌آید. داگلاس هیوم معتقد است که شاه ایران اگر از طریق دیپلماتیک نتواند به اهداف خود در این راستا دست پیدا کند مطمئناً به زور متوسل می‌شود. راجرز در رابطه با پافشاری برای حضور انگلیس در منطقه با اشاره به صحبت‌های داگلاس هیوم می‌گوید: آن‌ها معتقدند بریتانیا نظارت مستقیم بر شرایط منطقه دارد ولی تنها حضور مشهود آن‌ها در منطقه به صورت دریایی خواهد بود. به علاوه وزیر خارجه بریتانیا می‌گوید که حداکثر تا ۶ ماه پس از مدت زمان تعیین شده برای خروج نظامی از منطقه خلیج فارس، نیروهای انگلیسی در آنجا حضور خواهند داشت. (مجموعه اسناد کتابخانه نیکسون، ۱۳۸۹/۹/۲۸: ۱-۲)

با این مقدمات، دکترین نیکسون بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست دو ستون (سیاست دو قلو)^۱ نشان داد. براساس این سیاست دولت‌های ایران و عربستان به عنوان دو ستون مرکزی در راهبرد نوین آمریکا وظیفه رفع خلاء قدرت را در منطقه خلیج فارس و دریای عمان عهده دار شدند (نیکسون، ۱۳۷۱: ۲۶۴). آمریکا با اعطای کمک‌های همه جانبه اقتصادی و نظامی به این دو کشور آنان را به عنوان ابزار و وسیله تأمین امنیت و منافع خود در کل منطقه تقویت می‌کرد، بدون آنکه خود احتیاجی به حضور مستقیم داشته باشد. نیکسون با اشاره به این موضوع می‌گوید: «رشد اقتصادی و ایجاد اصلاحات در کشورهای کرانه خلیج فارس یکی از مسائل مهم در حفظ و استقرار امنیت و آرامش منطقه است و دو کشور عربستان و ایران می‌توانند با تلاش متعهدانه خود آرامش را در خلیج تقویت کنند» (طباطبایی، ۱۳۵۶: ۴۶) نیکسون سپس سیاست چهارگانه ذیل را برای منطقه خلیج فارس تعیین کرد:

- ۱- همکاری نزدیک با ایران و عربستان به عنوان ستون‌های ثبات در منطقه،
- ۲- حضور اندک نظامی آمریکا در حد سه کشتی از واحد فرماندهی خاورمیانه،

^۱. Two Pillar Policy

۳- افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک در منطقه و توسعه کمک‌های فن آوارانه به آن کشورها،
 ۴- ایجاد زمینه برای کاهش توجه کشورهای کوچک منطقه به انگلستان در جهت
 تأمین نیازهای امنیتی آنان (حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۱۱۷).

همچنین ژوزف سیسکو، وزیر امور خارجه آمریکا در سپتامبر ۱۹۷۲ اصول عمده
 سیاست خارجی کشورش را در این منطقه به قرار ذیل بیان داشت:

- ۱- عدم دخالت در امور داخلی دیگر ملت‌ها،
- ۲- تشویق همکاری‌های منطقه‌ای به منظور نیل به صلح و پیشرفت،
- ۳- تشویق کشورهای دوست برای پذیرش وظیفه امنیتی خود،
- ۴- مبارزه با توسعه طلبی مسکو،
- ۵- تشویق به تبادل کالا، خدمات و فن آوری (Long, 1978:139).

از میان این دو ستون، انتخاب اول با ایران و توان نظامی آن بود و عربستان در درجه
 دوم و بیشتر از دیدگاه تأمین کننده مالی برنامه‌های امنیتی مورد توجه قرار داشت.
 عربستان به علل کمی جمعیت، عقب ماندگی صنعتی و فقدان سازمان‌های اداری و سیاسی
 مستحکم با وجود ثروت فراوان و درآمدهای حاصل از نفت نمی‌توانست نیروی اول تأمین
 کننده منافع جهان غرب باشد (فونتن، ۱۳۶۶: ۴۵۶). ژوزف سیسکو در این مورد می‌گوید:
 «نیروی دریایی عربستان سعودی در خارج از آب‌های ساحلی خود قابلیت دفاعی و رزمی
 چندان ندارد» (باومن، ۱۳۶۹: ۱۴۰). اما مهم‌ترین علت اختصاص نقش درجه دوم به
 عربستان در سیاست دو ستون را نیکسون به خوبی مطرح می‌کند: «به هر حال سعودی‌ها
 متحد مرموزی به شمار می‌روند، زیرا بیم آن است که چه بسا در برابر حکومت‌های افراطی
 عرب عقب نشینی کنند» (دلاژ، ۱۳۶۶: ۲۰۰). با وجود این حضور عربستان در سیاست
 نیکسون علاوه بر اینکه اعراب را نسبت به همکاری با این طرح راضی و خوش بین
 می‌ساخت (روبین، ۱۳۶۳: ۱۰۳). متضمن این فرضیه نیز بود که منافع ایران و دولت‌های
 عرب کرانه جنوبی خلیج فارس با یکدیگر مطابقت و سازگاری دارد (کمبل، ۱۳۵۴: ۸۸).
 همچنین برخی از سیاستمداران کاخ سفید بر لزوم توجه بیشتر به قابلیت‌های عربستان
 سعودی تأکید داشتند: "بنا به درخواست رییس جمهور و با توجه به اهمیت ویژه منطقه
 خاورمیانه برای ایالات متحده به علت دارا بودن منابع فزاینده انرژی، نظرات خود را در
 نامه‌ای برای رییس جمهور نیکسون تشریح می‌کنم. در عین حال لازم است تا به این نکته
 نیز اشاره کنم که علی‌رغم اینکه درگیری‌های اعراب و اسرائیل با منافع ایالات متحده در

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۴۵

زمینه تأمین انرژی در منطقه مرتبط است اما من در تحلیل خود از شرایط خاورمیانه، به این موضوع نپرداختم، دلیل آن هم این است که احساس می‌کنم پرداختن به چنین مسأله‌ای در اغلب موارد ما را از توجه به موضوعات مهم‌تر و ارزشمندتری چون خلیج‌فارس و شبه‌جزیره عربستان در زمینه تأمین منافعمان در حوزه انرژی منحرف می‌کند. تحلیل من از شرایط موجود در خاورمیانه در پیوست نامه ضمیمه شده است."

این بخشی از نامه محرمانه‌ای است که ریچارد هلمز در ۲۲ فوریه ۱۹۷۳ زمانی که نیکسون قصد داشت تا سمت او را از ریاست سازمان سیا به سفیر آمریکا در ایران تغییر دهد به دفتر رییس جمهوری ارسال می‌کند. نیکسون در همان سال از هلمز خواسته بود تا برآورد خود از شرایط موجود در خاورمیانه را به او ارائه دهد. هلمز در متن پیوست نامه محرمانه خود به دفتر ریاست جمهوری آمریکا به این موضوع اشاره کرده است که از ژوئن ۱۹۶۷ به بعد در پی بحران انرژی و توسعه کشورهای خاورمیانه به وضوح هر چه تمام‌تر شاهد تقسیم این منطقه بزرگ به دو بخش مجزای "خاورمیانه خلیج‌فارس" و "خاورمیانه مدیترانه‌ای" بوده‌ایم. هلمز با اشاره به این موضوع که ذخایر نفتی، منافع و تأثیرگذاری آمریکا در منطقه خلیج فارس بیشتر از خاورمیانه مدیترانه‌ای است، عربستان سعودی را نسبت به ایران ترجیح می‌دهد و می‌نویسد: بیشترین منافع بلند مدت اقتصادی ایالات متحده در عربستان سعودی نهفته است. او ایران را بعد از عربستان دومین کشور مهم در منطقه خلیج‌فارس معرفی می‌کند و می‌گوید: ایران بعد از عربستان سعودی مهم‌ترین صادر کننده سوخت برای ماست اما مشکل این کشور ذخایر محدود آن است، چرا که برآورد شده است که تولید نفت آن در سال ۱۹۷۶ به سطح فلات رسیده و تا سال ۱۹۸۰ تولیدات نفتی این کشور کاهش یابد. هلمز با تأکید بر اهمیت بیشتر عربستان سعودی برای آمریکا در مقایسه با ایران می‌نویسد: شمار شرکت‌های نفتی ایالات متحده در ایران و عربستان سعودی برابر است، اما داده‌ها نشان می‌دهند که نسبت پتانسیل تولید نفت در عربستان به ایران ۱۰ به ۱ بوده و این خود گواه همه چیز است. رییس وقت سازمان جاسوسی آمریکا جدا از بحث انرژی در منطقه خلیج فارس به ثبات این محدوده از خاورمیانه اشاره کرده و می‌نویسد: جدا از بحث درگیری میان عرب‌ها و اسرائیل، باید گفت که ثبات در منطقه خلیج‌فارس در خاورمیانه از بخش مدیترانه‌ای آن بیشتر است. در این منطقه حتی فشارها و نفوذ کشورهای اروپایی و ... که در خاورمیانه مدیترانه‌ای شاهد آن هستیم نیز کمتر است. اتحاد میان ایران و عربستان سعودی از جمله مواردی است که هلمز در نامه خود بر روی آن تأکید بسیار

زیادی دارد. او بهترین و بالاترین تضمین برقراری ثبات در منطقه خلیج فارس را اتحاد این دو کشور می‌داند، اتحادی که منافع اقتصادی و بهبود موقعیت سیاسی آمریکا در منطقه را نیز به همراه خواهد داشت. هلمز با اشاره به اظهارنظرهایی که در داخل ایالات متحده در رابطه با کاهش نفوذ و قدرت آمریکا در منطقه خلیج فارس در صورت عدم همکاری و اتحاد میان ایران و عربستان مطرح شده است، تأکید می‌کند که این موضوع بستگی به درایت ایالات متحده و ادامه توجه و تمرکز بر روی این دو کشور دارد. رییس وقت سیا، آمریکا را به واسطه ارتباط نزدیکی با مقامات تهران و ریاض بزرگ‌ترین قدرت خارجی در منطقه خلیج فارس می‌داند که در جستجوی منافع خود است و می‌گوید: اتحاد جماهیر شوروی و نیروهای متصل به آن در دنیای عرب، اروپا، ژاپن و ناسیونالیست‌های عرب همگی فرسایش و تحلیل موقعیت ایالات متحده در منطقه خلیج فارس را فرصتی برای منافع مختلف خود در منطقه می‌بینند. هلمز می‌نویسد: حتی آینده شرکت‌های نفتی آمریکا در این منطقه بسیار امیدوار کننده‌تر از اروپایی‌هاست و این به دلیل تسلط آمریکایی‌ها بر تولیدات نفتی کشوری چون عربستان سعودی و دیگر تولید کنندگان منطقه برای افزایش و یا کم کردن میزان تولید است. کاری که می‌توان برای مثال در سال ۱۹۸۰ با هدف کنترل نهادهای تولید کننده و بالا بردن ذخایر نفت انجام داد. او در مورد نقش انگلیس در منطقه خاورمیانه می‌نویسد: بریتانیا به دلیل موقعیت تاریخی‌اش در منطقه در یک وضعیت دوگانه قرار گرفته است. از یک سو با حضور تجاری ایالات متحده، از جمله شرکت‌های نفتی فعال آمریکا روبرو شده است. شرکت‌هایی که آن‌ها را عامل اصلی ایجاد رقابت میان خود و واشنگتن در این منطقه وسیع و مهم اقتصادی می‌بیند و از سوی دیگر متوجه این موضوع است که ایالات متحده و بریتانیا می‌توانند به دو قدرت متحد بزرگ در منطقه برای مقابله با تهدیدات اتحاد شوروی تبدیل شوند. هلمز همکاری انگلیس با آمریکا را تنها به دلیل قرار گرفتن در مقابل اتحاد شوروی و تهدیدات آن در منطقه می‌داند. رییس سازمان جاسوسی آمریکا با اشاره به این موضوع که اتحاد جماهیر شوروی مدام در تلاش برای تسلط بر خاورمیانه است، می‌گوید: اوج تلاش‌های شوروی برای حکمرانی در خاورمیانه در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ بود. در ژوئن ۱۹۶۷ جنگ و حوادث پس از آن در خاورمیانه موقعیت شوروی در این منطقه را تضعیف کرد، اما با این حال حضور اتحاد شوروی در منطقه و تأثیرگذاری آن بر کشورهای چون سوریه و عراق و جایگاه استراتژیک آن در منطقه عدن هنوز هم تهدیدی است برای شبه جزیره عربستان و خلیج فارس، چرا که اقدامات سال گذشته شوروی نشان

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۴۷

می‌دهد که همچنان تمایل دارد تا حالت تهاجمی خود در جنگ سرد را این بار در منطقه خاورمیانه حفظ کند. کشور اردن از دیگر مواردی است که هلمز از اهمیت ویژه آن برای ایالات متحده چه در منطقه مدیترانه‌ای و چه در منطقه خلیج فارس خاورمیانه یاد می‌کند. او می‌گوید: قدرت قوی اردن می‌تواند کمک بزرگی برای آمریکا در هر دو منطقه خاورمیانه قلمداد شود. نقش سازنده آن در منطقه خلیج فارس را نباید فراموش کرد. هلمز اهمیت خاورمیانه مدیترانه‌ای را در انتقال نفت و گاز خاورمیانه به اروپا می‌داند و معتقد است که این منطقه را می‌توان به عنوان مرکز تجاری خاورمیانه هم نام برد. (مجموعه اسناد کتابخانه نیکسون، ۱۳۸۹/۹/۲۹: ۱-۲)

بدین ترتیب، رژیم پهلوی به عنوان ستون اصلی دکترین نیکسون، جایگاه ژاندارمی منطقه خلیج فارس و دریای عمان را به خود اختصاص داد. دولت‌مردان ایران که در تاریخ ۱۹ آذرماه ۱۳۴۶ / ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷، به سرعت و با اشتیاق بسیار، این وظیفه را پذیرفتند. محمدرضا پهلوی اشتیاق فراوانی به اجرای نقش سرپرستی و حاکمیت سیاسی و نظامی بر پیرامون خود داشت. تأکید دکترین نیکسون در مشارکت جمعی و سیاست دو ستون، جاه‌طلبی‌های شخصی شاه را اجتناب ناپذیر ساخت و او در نقش یک امپریالیسم کوچک، منویات خود را در لفافه مسائل امنیتی و همکاری منطقه‌ای ظاهر کرد. هدف عمده شاه تثبیت پایه‌های حکومت، گسترش توانایی‌های خود به خارج مرزها و داشتن یک نقش بین‌المللی بود. تاج‌گذاری شاه در سال ۱۳۴۶ ش و لقب آریامهر و سپس مراسم بزرگداشت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در تخت جمشید با حضور گسترده رهبران جهان به ویژه شیوخ خلیج فارس نشانگر این بود که ایران به صحنه سیاسی بین‌المللی وارد شده و می‌بایست بر منطقه خود تأثیر بگذارد (امیر علایی، ۱۳۶۱: ۳۶۶) شاه در مصاحبه با آرنو دو برچگویو^۱ سر دبیر مجله نیوزویک^۲ در سال ۱۹۷۳ م بر این امر تأکید ورزید: «من در سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در این باره فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که آمریکا نمی‌تواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱ با خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس خلاء پدیدار شد. آمریکایی‌ها نیز برای اجرای نقش ژاندارمی بی‌میل بودند دیگر ما چاره نداشتیم» (واسیلیف، ۱۳۵۸: ۱۴۴). شاه همچنین در مراسم پایان تحصیلی دوره چهاردهم دانشگاه ستاد نیروهای مسلح و دوره هفتم مدیریت و امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی گفت «اهمیت ایران طوری است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسؤلیت‌های منطقه‌ای و حتی

^۱. Arno de Berchigview

^۲. News Week

بین‌المللی، کم کم به عهده ما محول خواهد شد و سرنوشت این را می‌خواهد که ایران در آینده نزدیک عظمتی به دست آورد که در گذشته‌های دور ما با آن آشنا بودیم» (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴: ۵). او با افزایش قیمت نفت اطمینان حاصل کرد که در آینده به یکی از پنج قدرت بزرگ جهان تبدیل شده و عنوان منجی جهان سوم را بر خود خواهد نهاد (کدی، ۱۳۶۹: ۲۰۶). اقدامات شاه در کمک به رژیم‌های مختلف خلیج فارس، خاورمیانه و حتی افریقا و اروپا نشانگر حس عظمت طلبی و اشتیاق سیری ناپذیر در قدرت و سلطه بود. شاه که در سال ۱۳۲۸ طی تلگرافی به حسین علاء سفیر ایران در واشنگتن اعلام کرده بود: «اگر آمریکا کمک نظامی نکند من مسئولیت استقلال ایران را نخواهم داشت» (غنی، ۱۳۶۷: ۹۱) و با اتکاء بر درآمدهای نفتی و حمایت‌های همه جانبه آمریکا خود را آماده پذیرفتن وظیفه ژاندارمی منطقه کرده بود. شاه در مصاحبه با یک مجله آمریکایی در ۳۰ دی ماه ۱۳۴۷/۲۰ ژانویه ۱۹۶۷ اظهار داشت: «در خلیج فارس جایی برای قدرت‌های بزرگ نیست. پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس نمی‌خواهیم هیچ قدرت بزرگی سعی کند جای آن را بگیرد و ایران از پایان یافتن کمک‌های آمریکا احساس غرور می‌کند» (کرباسچی، ۱۳۷۱: ۳۵۲). وی همچنین در مصاحبه با یک نشریه انگلیسی در ۲۲ شهریور ۱۳/۱۳۴۸ سپتامبر ۱۹۶۹ گفت: «هیچ قدرت و نفوذ خارجی دیگری حق ورود به خلیج فارس را ندارد و ایران آزادی کشتیرانی را تضمین می‌کند» (همان: ۳۷۴) و در گفتگویی با خبرگزاری آسوشیتدپرس^۱ در ۲۷ مهر ۱۳۴۸/۱۹۶۹ عنوان کرد: «ما از کشورهای عربی منطقه خلیج فارس خواستار همکاری امنیتی شده‌ایم. اما در صورتی که آن‌ها همکاری نکنند، دولت ایران خود به تنهایی مسئولیت امنیت و ثبات منطقه را به عهده خواهد گرفت» (همان: ۳۷۸) سپس ایران به یکسری رایزنی‌های دیپلماتیک در جهت گسترش روابط و رفع اختلافات با دول عرب اقدام کرد. شاه در آبان ماه ۱۳۴۷ به کشورهای عربستان و کویت مسافرت کرد. پیش از عزیمت، اختلافات دیرینه بین ایران و عربستان سعودی بر سر حدود فلات قاره حل شده بود و دو کشور موافقتنامه‌ای را در دوم آبان ماه همین سال امضاء کردند. اختلافات بر سر مالکیت دو جزیره فارسی و عربی نیز با تقسیم آن بین طرفین بر طرف شد (صدقیانی، ۱۳۵۴: ۳-۱۰۲). مشکل عمده و ریشه اختلافات و تنش‌های میان ایران و عرب، مسئله مجمع‌الجزایر بحرین بود که بر اساس سوابق تاریخی و اسناد مستند و قانونی در تملک ایران بود. شاه طی دیداری از هند در ژانویه ۱۹۶۹ اظهار داشت: «با وجود مخالفت با عملکرد بریتانیا در بحرین در آنجا به زور

^۱. Associated Press

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۴۹

متوسل نخواهیم شد» (کیهان، ۱۳۴۷/۱۰/۱۴: ۲). این سخنان به معنی تلاش ایران در جهت رفع اختلافات و استقلال این جزایر بود. در نتیجه ویتوریو گویچاردی^۱، نماینده دبیر کل وقت سازمان ملل متحد (اوتانت) به بحرین مسافرت کرد و بر اساس برنامه او ساکنان این جزیره می‌بایست یکی از موارد ذیل را انتخاب می‌کردند:

الف) اتحاد با ایران

ب) حمایت بریتانیا از آنان به روال گذشته

ج) استقلال

از میان این موارد سومی مورد پذیرش قرار گرفت و دولت ایران نیز یک ساعت پس از اعلام این موضوع استقلال بحرین را به رسمیت شناخت (Davidian, 1971: 129). یکی از رسانه‌های ارتباط جمعی رسمی و وابسته به سیاست نظامی و خارجی ایران، استقلال بحرین را چنین تجزیه و تحلیل کرد: «سیاست ایران بر این مبنا بود که پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس برابر این [خط مشی] بود و ایران نمی‌توانست در عین حالی که مشغول مبارزه با بحرین است راه دوستی خود را با سایر کشورها و واحدهای سیاسی خلیج فارس هموار کند. با توجه به عدم حکومت ایران بر بحرین به مدت صد و پنجاه سال جز دشمنی و لشکرکشی و مخالفت امری را مسجل نمی‌ساخت. پذیرش استقلال برای نشان دادن حسن نیت و دیپلماسی صلح بود» (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۴۹: ۸). ایران به همین صورت استقلال قطر را نیز در ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۰ به رسمیت شناخت. در ۹ آذرماه ۱۳۵۰ پس از مذاکرات طولانی پشت پرده میان آمریکا، انگلستان و ایران جزایر سه گانه ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ که از لحاظ قانونی جزئی از خاک ایران محسوب می‌شد به تصرف ایران در آمد؛ امری که مقدمات آن با مصاحبه‌های متعدد شاه در مورد حاکمیت تاریخی و تهدید به استفاده از زور و نیروی نظامی فراهم آمده بود (آیندگان، ۱۳۴۹/۱۲/۱: ۱). در ۹ دسامبر ۱۹۷۱ شکایت کشورهای عرب تندرو شامل عراق، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی در این مورد در شورای امنیت با کمک آمریکا و دولت‌های کویت و عربستان سعودی با بی‌اعتنایی مسکوت گذاشته شد (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۴۳). ایران پس از الحاق مجدد جزایر سه گانه تشکیل فدراسیون شیوخ خلیج فارس یا امارات متحده عربی را در ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۰ به رسمیت شناخت و همین امر شایعات متعددی را در مورد معامله پنهانی بین ایران، بریتانیا و آمریکا درباره استقلال بحرین، به رسمیت شناختن امارات متحده عربی و مسئله جزایر سه گانه به وجود آورد (Mojtahedzadeh, 1990: 19).

^۱. Vittorio Guiccardi

ایران همچنین از یک سو در تلاش برای گسترش روابط منطقه‌ای و کاهش تنش‌ها و اختلافات با اعراب ضمن نکوهش عملکرد توسعه طلبانه اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ روابط دیپلماتیکی را با مصر در ۷ شهریور ۱۳۴۹ برقرار کرد که با مرگ جمال عبدالناصر و به قدرت رسیدن انور سادات به اوج خود رسید. و از سوی دیگر، با درک ارتباط امنیت خلیج فارس با دریای عمان و اقیانوس هند در دراز مدت، از قطعنامه ۲۸۳۲ سازمان ملل در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ مبنی بر اینکه اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح و عاری از حضور ابر قدرت‌ها باشد حمایت کرد (طارم سری، ۱۳۶۴: ۱۸۲). وظایف امنیتی ایران به تدریج در جهت ایجاد پوشش امنیتی برای منافع غرب در منطقه خلیج فارس با تکیه بر جریان مستمر نفت، مبارزه با اهداف توسعه طلبانه شوروی، برخورد با حکومت‌های افراطی ضد غرب و حمایت از رهبران محافظه کار عرب بروز یافت. بدین ترتیب آمریکا با اجرای دکترین نیکسون و سیاست دو ستون، ضمن محدود کردن قدرت امپراطوری بریتانیا در اقصی نقاط جهان به ویژه حوزه خلیج فارس که سخت خواستار آن بود (نیکسون، ۱۳۷۱: ۶۳)، قدرت و توازن و صلح آمریکایی^۱ را جایگزین قدرت و صلح انگلیسی^۲ قدیمی و منفور کرد که آغازی برای دوران تشدید سلطه گرایی با حفظ مشروعیت و به وسیله حکومت‌های وابسته در منطقه بود. در این موازنه قدرت و صلح آمریکایی، ایران نقش اول را با دارا بودن شرایط مناسب و آمیخته با اهداف غرب ایفا کرد.

نتیجه گیری

در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون بر اریکه ریاست جمهوری آمریکا تکیه زد و با مشارکت هنری کیسنجر، مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه آتی بخشی از بازاندیشی و جهت دهی نوین به سیاست خارجی آمریکا را که در نتیجه بحران‌های کره و ویتنام به شدت ناکارآمد نشان می‌داد بر عهده گرفت. براساس دکترین جدید نیکسون که به نظریه «مشارکت ملی» یا نظریه «جایگزینی» مشهور شد، دولت آمریکا هرگونه حمایت مادی و معنوی را از کشورهای دوست و هم پیمان در جهان به عمل می‌آورد اما از هر گونه اعزام مستقیم نیرو خودداری کرده و متحدان خود را وارد کرد که عامل استفاده از کمک‌ها بوده و در راه بقا و دوام خویش بکوشند. هم زمان با این دگرگونی‌ها در منطقه خلیج فارس که یکی

^۱. Pa-American

^۲. Pa-Britanica

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۵۱

از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپلیتیک و محاسبات ژئواستراتژیک جهان غرب بود، دگرگونی‌های بزرگی رخ داد که خلاء قدرت از مهم‌ترین آن‌ها بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ دولت بریتانیا اعلام کرد که با پیروی از سیاست خروج از شرق کانال سوئز پس از ۱۵۰ سال حاکمیت سنتی مطلق، نیروهای خود را از منطقه خلیج فارس خارج خواهد کرد. پدیده‌های تاریخی که خود ریشه در یک رشته علل و زمینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی داشت. امری که با توجه به احتمال نفوذ بیشتر کمونیسم و رشد و گسترش جنبش‌های ضد غربی در این بخش از جهان نگرانی عمده جهان غرب به ویژه آمریکا را در پی داشت. پس از دیدار نیکسون از تهران در خرداد ۱۳۵۱ / مه ۱۹۷۲ ایران مجوز دریافت هرگونه تسلیحات نظامی به غیر از تجهیزات اتمی را به دست آورد. شاه با استفاده از این فرصت و بهره‌برداری از افزایش قیمت نفت پس از جنگ اعراب و اسرائیل توان نظامی خود به ویژه در بخش نیروی دریایی را افزایش داد. ایران برای تقویت هر چه بیشتر نیروهای خود در دریای عمان و اقیانوس هند و خلیج فارس پایگاه دریایی و هوایی بسیار مجهز کنارک چابهار را با هزینه ۸۰۰ میلیون دلار تأسیس کرد. انواع تجهیزات به ویژه جنگ افزارهای دریایی مانند ناو و ناوشکن پیشرفته و بالگردهای دریایی خریداری شد. شمار پرسنل نیروی دریایی که هر چه بیشتر برای آموزش به اروپای غربی گسیل می‌شدند به ۲۵۰۰۰ تن رسید، در نتیجه بودجه نیروی دریایی که در سال‌های ۱۳۴۲-۴۷ / ۱۹۶۳-۶۸ تنها ۵/۵ میلیون دلار بود، در سال‌های ۵۲-۱۳۴۷ ش / ۷۳-۱۹۶۸ به ۵۵ میلیون دلار و بین سال‌های ۵۷-۱۳۵۲ / ۷۸-۱۹۷۳ به ۱۲۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. براساس دیدگاه‌های دولت ایران محدوده فعالیت امنیتی ایران از خلیج فارس فراتر بود و بخش‌هایی گسترده از آب‌های دریای عمان و اقیانوس هند را در بر می‌گرفت، امری که به گفته شاه اقدام ضروری برای حفظ ایمنی مرزهای ایران بود. به گفته وی در سال ۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۵ نیروهای ایران در خلیج فارس ده برابر شده و بیست برابر نیرویی است که قبلاً بریتانیا در آن منطقه دریایی داشت. همراه با افزایش توان دفاعی ایران معادلات پشت پرده نقش آفرینی نوین تهران را در خلیج فارس آسان کرد. امری که با توجه به اهمیت آن برای حفظ منافع جهان غرب در یک شبکه زنجیره ای و شتابزده صورت گرفت. بر این اساس مذاکرات سه جانبه ایران، ایالات متحده و انگلیس به تشکیل فدراسیون جدید امارات موسوم به امارات متحده عربی منجر شد و ایران از ادعای حاکمیت و مالکیت بر بحرین چشم پوشید. جزایر کاملاً ایرانی ابوموسی، تنب کوچک و بزرگ نیز با پیاده شدن نیروی نظامی بار دیگر به خاک ایران پیوست. تشکیل کشور امارات متحده و استقلال

بحرین که تهران سریعاً آنان را به رسمیت شناخت و همواره در آب‌های این کشور به سر می‌برد و بندرهای مهم آن به ویژه مصیره، صلاله، راخیوت، الغنم و جزایر کوریا و مورییا پذیرای ناوگان ایران بودند. نیروی دریایی ایران با تسهیلات دولت عمان و حمایت کشورهای ذی نفع، گاه گستره عملیاتی خود را تا اقیانوس هند و مناطق دوردست نیز توسعه می‌داد. در کنار افزایش قدرت نظامی در خلیج فارس، ایران به رایزنی‌های دیپلماتیک برای گسترش روابط و رفع اختلافات با دولت‌های عرب اقدام کرد. شاه در آبان ۱۳۴۷ به عربستان و کویت مسافرت کرد. اختلافات دیرینه با عربستان بر سر حدود فلات قاره و مالکیت جزایر فارسی و عربی نیز حل شد. این دو کشور به علت ثروت فراوان، جمعیت، ثبات سیاسی و مخالفت با سیاست‌های تندروانه برخی از دولت‌های عرب در سیاست خارجی دولت پهلوی اهمیت فراوانی داشتند. ایران استقلال قطر را نیز در ۱۰ شهریور ۱۳۵۰ بی‌درنگ به رسمیت شناخت. دولت شاهنشاهی در تلاش برای گسترش روابط منطقه‌ای و کاهش تنش‌ها و اختلافات با اعراب ضمن نکوهش توسعه طلبی اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ روابط سیاسی را با مصر در ۷ شهریور ۱۳۴۹ برقرار کرد که با مرگ جمال عبدالناصر و به قدرت رسیدن انور سادات به اوج خود رسید. استقرار این روابط ضمن کاهش سیاست‌های ضد ایرانی دولت‌های عرب، سبب تسهیل نفوذ تهران در منطقه خلیج فارس شد. ایران همچنین با درک ارتباط امنیت خلیج فارس با دریای عمان و اقیانوس هند در برنامه‌های دراز مدت از قطعنامه ۲۸۳۲ سازمان ملل در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۱ مبنی بر اینکه اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح و عاری از حضور ابر قدرت‌های شرق و غرب باشد پشتیبانی کرد. شاه رسماً بارها در سخنان خود اعلام کرد که حضور عناصر بیگانه در آب‌های منطقه به پایان رسیده است و ایران آزادی کشتیرانی را تضمین می‌کند. ایران خواستار انعقاد نوعی پیمان دفاعی و همکاری امنیتی میان کشورهای حوزه خلیج فارس در جهت استقرار ثبات گردید. پس از آنکه کوشش‌های تهران برای تأسیس این محور نظامی به جایی نرسید به گسترش فعالیت‌های امنیتی خود در خلیج فارس و دریای عمان افزود. بدین ترتیب ایران به قدرت بی‌مانندی در خلیج فارس و منطقه دست یافت که در تاریخ معاصر ایران نظیر نداشت، فرایندی که شدیداً تحت تأثیر تبعات مستقیم و غیر مستقیم نظریه مشارکت جمعی نیکسون بود.

منابع و مأخذ

- آمبروز، استیفن. ۱۳۶۸. روند سلطه‌گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا، ۸۳-۱۹۳۸. احمد تابنده، چاپ اول، تهران، چاپخش.
- الهی، همایون. ۱۳۷۰. خلیج فارس و مسائل آن، چاپ دوم، تهران، قومس.
- امیر علایی، شمس‌الدین. ۱۳۶۱. صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری، چاپ اول، تهران، بدون ناشر.
- امیری، عباس. ۱۳۵۵. تقویت نیروی دفاعی ایران ضامن ثبات سیاست منطقه است.
- باومن. لاری، کلارک. یان. ۱۳۶۹. اقیانوس هند در سیاست جهانی، گروه مترجمان زیر نظر همایون الهی، چاپ اول، تهران، قومس.
- امین، عبدالامیر. ۱۳۷۰. منافع بریتانیا در خلیج فارس، علی رجیبی یزدی، تهران، امیرکبیر.
- براون، نویل. ۱۳۷۵. تاریخ جهان در قرن بیستم. مرتضی کاظمی یزدی، چاپ اول، تهران، پازنگ.
- برانت، ویلی. ۱۳۶۴. پیوند با آزادی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کسری.
- برق لامع، مسعود. ۱۳۵۸. استراتژی کیسینجر در سیاست سلطه جویی آمریکا، چاپ اول، تهران، انجمن تحقیق و بررسی‌های علمی و سیاسی و اقتصادی ایران.
- بورشت، ویلفرد. جی. ۱۳۶۱. ویننام گزارشی از درون، چاپ اول، تهران، ثمین.
- پالمر، رابرت روزول. ۱۳۴۹. تاریخ جهان نو، ابوالقاسم طاهری، جلد دوم، چاپ اول، تهران، امیر کبیر.
- پورتیش، هوگو. ۱۳۶۴. رویارویی دو آلمان، ضیاءالدین ضیایی، تهران، فردوسی.
- جناب، محمدعلی. ۱۳۴۹. خلیج فارس و آشنایی با امارات آن، تهران، پدیده.
- حافظ نیا، محمدرضا. ۱۳۷۱. خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، چاپ اول، تهران، سمت.
- چامسکی، نوام و دیگران. ۱۳۶۴. دهه جنگ سرد، روند جنگ در دهه ۱۹۸۰، شاهرخ وزیری، چاپ اول، تهران، سلسله.
- دلاژ، الیویه. گریزیک، ژرار. ۱۳۶۶. توفان خلیج. اسدالله مبشری، محسن مؤیدی، چاپ اول، تهران، اطلاعات.
- دلد، اسکندر. ۱۳۶۳. سلطه جویان و استعمارگران در خلیج فارس، چاپ اول، تهران، نوین.
- رواسانی. شاهپور. بی تا. دولت و حکومت در ایران در دوره سلطه استعمار سرمایه داری، چاپ اول، تهران، شمع.
- روبین، باری. ۱۳۶۳. جنگ قدرت‌ها در ایران. محمود مشرقی، چاپ اول، تهران، آشتیانی.
- صدقیانی، سیمین. ۱۳۵۴. ملاحظاتی چند درباره مسائل سیاسی امارات و نظام حقوقی آب‌های خلیج فارس، روابط بین‌الملل، شماره ۴، پاییز.

۵۴ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۳، ش ۵۱، تابستان ۱۳۹۱

- طارم سری، مسعود و دیگران. ۱۳۶۴. چین، سیاست خارجی و روابط با ایران، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۵۶. روابط ایران و غرب، بی‌چا، بدون‌جا، بی‌نا.
- غنی، سیروس. ۱۳۶۷، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، تهران، زوار، ج ۴.
- فونتن، آندره. ۱۳۶۶. یک بستر و دو دریا، تاریخ تنش زدایی، ۸۱-۱۹۶۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران، نشر نو.
- کریاسچی، غلامرضا. ۱۳۷۱. هفت هزار روز، تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- کمیل، جان سی. ۱۳۵۴. ابر قدرت‌ها در خلیج فارس. خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل. ویرایش عباس امیری، تهران، مؤسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی.
- کلیر، میشل. ۱۳۵۸. جنگ بی‌پایان، سیاست خارجی آمریکا در جهان سوم. سعید رجایی. خراسانی، محمد علی مختاری اردکانی، چاپ اول، تهران، حکمت.
- کندی، پل. ۱۳۶۹. ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، تغییرات اقتصادی و برخورد‌های نظامی از سال ۱۵۰۰ تا سال ۲۰۰۰ میلادی. محمود ریاضی، چاپ اول، تهران، خجسته.
- کدی، نیکی، آر. ۱۳۶۹. ریشه‌های انقلاب. عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران، قلم.
- کوپر، چستر. ۱۳۵۱. جهاد نافرجام، سیف غفاری، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول.
- گازیوروسکی، مارک ج. ۱۳۷۱. سیاست خارجی آمریکا و شاه، بنای دولت دست‌نشانده در ایران. فریدون فاطمی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- لافه بر، والتر. ۱۳۷۶. پنجاه سال جنگ سرد، از غائله ایران تا سقوط گورباچف. منوچهر شجاعی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- لنچافسکی، جورج. ۱۳۷۳. رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه، از ترومن تا ریگان، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
- مجتهدزاده، پیروز. ۱۳۷۴. نگاهی به جغرافیای تاریخی خلیج فارس، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۷ و ۸، فروردین و اردیبهشت.
- میرزا، ک. پ. ۱۳۵۴. سیاست‌های بین‌المللی در اقیانوس هند. فاطمه قدیمی پور، چاپ اول، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی.
- نجاتی، غلامرضا. ۱۳۵۵. ویتنام از دین بین فوتا سایگون، چاپ اول، تهران، سپهر.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۶۳. رهبران، کسانی که دنیا را تغییر داده‌اند. کاظم عمادی، چاپ اول، تهران، عطایی.

دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای ۵۵

- _____ ۱۳۶۴. جنگ واقعی، صلح واقعی. علیرضا طاهری، چاپ اول، تهران، کتابسرا.
- _____ ۱۳۷۱. فرصت را دریابیم، وظیفه آمریکا در جهانی با یک قدرت، حسین وصی‌نژاد، چاپ اول، تهران، طرح نو.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. ۱۳۶۸. تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، چاپ اول، تهران، ناشر مؤلف.
- واسیلیف، آلکسی. ۱۳۵۸. مشعل‌های خلیج فارس، سیروس ایزدی، چاپ اول، تهران. کتاب‌های جیبی.

روزنامه‌ها

- ۱- آیندگان، ۱۳۴۹/۱۱/۱۳. «انگلستان خلیج فارس را تخلیه می‌کند».
- ۲- _____ ۱۳۴۹/۱۲/۱. «اگر لازم باشد، ایران جزایر ابوموسی و تنب را با زور می‌گیرد».
- ۳- _____ ۱۳۴۹/۱۲/۱۱. «پایان دوره تحت‌الحمایگی در خلیج فارس».
- ۴- _____ ۱۳۵۰/۱۱/۱۴. «روز سیاه از جنگ برگشتگان».
- ۵- _____ ۱۳۵۰/۱۱/۲۶. «سیاست صلح ویلی برانت، صدراعظم آلمان فدرال».
- ۶- _____ ۱۳۵۱/۵/۱۸. «آمریکا در دفاع خلیج فارس درگیر نمی‌شود».
- ۷- اطلاعات، ۱۳۴۷/۱۱/۲. «درس‌های جنگ ویتنام».
- ۸- _____ ۱۳۴۸/۵/۵. «نیکسون در سفر دور دنیا».
- ۹- _____ ۱۳۵۱/۲/۹. «نیکسون از استقرار در کاخ سفید تا ورود به تهران».
- ۱۰- _____ ۱۳۵۱/۱۱/۱. «نیکسون: طولانی‌ترین و دشوارترین جنگ آمریکا رو به پایان است».
- ۱۱- رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۹. «سی سال جنگ ویتنام».
- ۱۲- _____ ۱۳۵۴/۲/۱۶. «بحرانی خطرناک‌تر از ویتنام برای آمریکا».
- ۱۳- _____ ۱۳۵۴/۲/۲۰. «شکاف در شبکه جهانی پایگاه‌های آمریکا».
- ۱۴- _____ ۱۳۵۴/۳/۲۱. «درگونی در دریافت‌های دفاعی آمریکا».
- ۱۵- _____ ۱۳۵۴/۴/۹. «تعادل اقتصاد آمریکا برهم خورده است».
- ۱۶- _____ ۱۳۵۴/۱۱/۱۱. «آمریکا؛ جنگی به خاطر هیچ».
- ۱۷- کیهان، ۱۳۴۷/۱۰/۱۴. «سخنان مهم شاهنشاه در مورد بحرین».

مجلات

- ۱- ارتش شاهنشاهی، ۱۳۴۹، ش ۲. «ایران و حل مسئله بحرین».
- ۲- _____ تیرماه ۱۳۵۴. «هزینه جنگ ویتنام».

۵۶ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۳، ش ۵۱، تابستان ۱۳۹۱

- ۳- _____، ۱۳۵۳، ش ۳. «گزارش‌های تلویزیونی جنگ‌های نظامی».
- ۴- اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مهرماه ۱۳۶۵، سال ۱، ش ۱. «اوپک در افق و خیز یک ربع قرن تندباد حوادث».

اسناد

- ۱- آرشیو اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۷۲-۴-۲-۶۹۳-الف، ۱۳۴۷ش
- ۲- _____، سند شماره ۸۲۳، ۱۳۴۹/۱۰/۳
- ۳- آرشیو اسناد سازمان اسناد ملی، سند شماره ۵۸۷۰/۲۳۰، ۱۳۵۱
- ۴- مجموعه اسناد کتابخانه نیکسون، ۱۳۸۹/۹/۲۸، نامه رییس سیا به نیکسون، عربستان از ایران مهمتر است. پایگاه تحلیلی تاریخ ایرانی.
- ۵- _____، ۱۳۸۹/۹/۲۹، محرمانه‌های نیکسون، درخواست آمریکا از انگلیس، از خلیج فارس خارج نشوید، پایگاه تحلیلی تاریخ ایرانی.

لاتین

- 1- Alwels, Frank. 1975. New Dimensions of world history, new york, American book company.
- 2- Croekat, Richard. 1995. The fifty Year War, the united states And the soviet union in the world politics, 1941-1910 Rouledy, london.
- 3- Davidian. Zaven .n. 1971. Iran in the service of world peace. University of Isfahan.
- 4- DE Gaulle, C. (1970). Discours et Messages (tomes 4 et 5). Paris: Plon
- 5- DE Gaulle, C. (1971). Mémoires d'Espoir, le Renouveau, l'effort 1962. Paris : Plon
- 6- Long, David. 1978. The Persian Gulf. A introduction to its people. politics And Economies. West view press, Boulder, Colerado.
- 7- Mojtahedzadeh, pirouz. 1990. political geography of the strait of Hormuz. School of oriental And African studies. University of London.